



نبي ساقی

قصہ شہر فیروز کوہ



The story of

Firozkoh city



By:

Nabi Saqi

- مشخصات کتاب
- قصه شهر فیروزکوه، نبی ساقی
- چاپ اول : زمستان 1386
- شمارگان : 1000 نسخه
- قیمت : 60 افغانی
- صفحه آرای: عبدالوهاب صدیقی، فرهاد حیدری
- چاپ: مطبعه صنعتی هرات، جاده ولایت، تلفن: 251314
- انتشارات ابدالی

فهرست کتاب

- پیشگفتار
- تاسیس فیروزکوه
- میزبان جشن بیروزی

- [فیروزکوه در محاصره](#)
- [شهری با کاخ های رفیع](#)
- [آزادکوه بر فراز قصر خوانگاه سلطان](#)
- [بایتختی با کوه های بلند و راه های باریک](#)
- [روزهای سختی و ویرانی](#)
- [تولد دیگر؟](#)
- [بیوست ها](#)
- [فیروزکوه بایتخت غوری ها کجاست؟](#)
- [دوروز در پای منار](#)
- [توضیحات](#)
- [کاسی:](#)
- [غرجستان:](#)
- [اشیار:](#)
- [سبش:](#)

پیشگفتار

قصه شهر فیروزکوه همه قصه شهر فیروزکوه نیست. حکایت این شهر و سرگذشت این « حضرت » داستان بلند و شرح طولی دارد و مطالعات و پژوهش های فراخ دامنی می طلبد که در حال حاضر در توان این ناتوان نمی باشد. قصه شهر فیروزکوه حد اکثر اگر بتواند گوشه های کوچکی از سرگذشت شهر فیروزکوه را بازتاب دهد به زعم خود کار کارستانی انجام داده است.

تاریخ غور به ویژه بعد از نابودی و ویرانی ای فیروزکوه ، ظلماتی است سخت صعب تیره و تاریک و ناروشن که قدم زدن و قلم زدن به آن سرزمین کار سهل و ساده نیست و توشه و توان کافی می خواهد و کشف گنج های تاریخی ای که در دل این ویرانه نهفته است ، کند و کاو و جست و جوی ژرف و عمیق و دقیق می طلبد.

مردم غور بعد از آن سقوط سهمگین ، دیگر فرصت آن را نیافته اند که به گذشته و تاریخ خویش بپردازند و آن را مورد ارزیابی و مذاقه قرار دهند. نوشته های مرحوم حبیبی و آقای عتیق الله پژواک و آقای پنجشیری و استاد علی احمد کهزاد و دیگران در باب تاریخ غور ، همه عمدتاً تا سقوط فیروزکوه پیش آمده اند و به آنچه که بعد از آن در این آب و خاک گذشته است ، کمتر پرداخته اند ، بل اصلاً نپرداخته اند. در حالی که ابهام اصلی و پرسش های اساسی، در غور بعد از سقوط فیروزکوه نهفته است و مسأله مهم اما ؛ مبهم این است که در این هشت صد و اندی سال در این مرزوبوم چه گذشته است و در حق این مردم چه رفته است و آن های که در این محل بوده اند ، خود چه کسانی بوده اند و چه کارهای می کرده اند ؟

در خود غور از یک و دو نوشته مفید و مختصری آقای مستمند که بگذریم ، چیز دیگری در تاریخ غور تا هنوز نگاشته نشده است و بالا اقل ما از آن اطلاع نداریم و یا آن نوشته ها به غور نرسیده اند. قصه شهر فیروزکوه به هر حال شروعی است که قلم به دستان و عزیزان را فرامی خواند تا در این وادی گام های استوارتری بردارند و حقایق بسیاری را آفتابی کنند. این نوشته عمدتاً برای مردم غور نگاشته شده است . در شرایط به اصطلاح جهانی شدن و دهکده جهانی و ازین قبیل حرف ها ، پرداختن به تاریخ یک ولایت شاید طرفی پسند برخی از دوستان قرار نگیرد ؛ اما یقیناً یاران ظریف و موشگاف ، ظرافت و اهمیت موضوع را با در نظر داشت شرایط و احوالی که ما داریم درک خواهند کرد و آن را به دیده اغماض خواهند نگریست.

ماخذ عمده در قصه شهر فیروزکوه ، کتاب نفیس و گرانبهای طبقات ناصری ، تألیف مولانا منہاج السراج جوزجانی می باشد. این کتاب ارجناک از یک طرف تاریخ غور را به تفصیل مورد بحث قرار داده است - به نحوی که مأخذ بسیاری از تاریخ نگاران بعدی همین اثر می باشد - و از سوی دیگر مؤلف حوادث زیادی را که روایت می کند خود از نزدیک شاهد بوده و مستقیماً در جریان حوادث و وقایع قرار داشته است و یا از کتب و راویان ثقه نقل کرده است که ازین رهگذر هم از اسناد مهم و معتبر در تاریخ غور پنداشته می شود.

بخش دوم یا پیوست ها در این نوشته را عمدتاً مقاله ای تشکیل می دهد که به شیوه تحقیقی تر در مورد تعیین موقعیت شهر فیروزکوه به نگارش آمده است. این مقاله هرچند به لحاظ شکل و شمایل با قسمت اصلی قصه شهر فیروزکوه اندکی تفاوت دارد؛ اما چون موضوع آن به شهر فیروزکوه ارتباط دارد ، در آخر قصه فیروزکوه آورده شده است. می دانم که حدیث تعیین جایگاه اصلی شهر فیروزکوه شاید حساسیت های هم داشته باشد ؛ اما با وجود این باریکی ، آنچه باعث نگارش این نوشته بوده است را می توان در سه نکته خلاصه کرد :

نکته نخست این که بنای اصلی ، بر تفریق حقیقت است . حالا ممکن است دغدغه های دیگری هم وجود داشته باشند ؛ اما حق و حقیقت از همه آن ها عزیزتر می باشد.

هدف دومی ، در افکندن بحث تازه در تاریخ غور بوده است که بدون تردید با بحث و فحوص های که احتمالاً به میان خواهد آمد ، چهره حقایق ، بیشتر و بهتر آشکار خواهد شد و انگیزه های بیشتری برای تحقیق و مطالعه ایجاد خواهد شد .

نکته سومی که اهمیت آن به هیچ وجه از نکات پیشین کمتر نیست ، توجه و تأمل به این دقیقه می باشد که کسانی در صدد آن اند تا تاریخ غور را طوری دیگری جلوه دهند . رگه های از این تلاش هارا در بعضی نوشته های راجع به غور به صراحت می توان مشاهده کرد. بنابراین برای ما غوری ها سخت لازم و ضروری می باشد که خودمان به قدر قوت و قدرت و توشه و توان خویش درباره گذشته و حال و آینده خود کارهای انجام دهیم و زحماتی را متقبل شویم که هیچ دایه مهربان تر از مادر نمی باشد .

قصه شهر فیروزکوه بدون شک کم و کاستی های بسیاری دارد ؛ لذا از تمام دوستان خواهش می کند که با انتقادها و پیشنهادهای و یادآوری ها و رهنمایی های خود ، کارهای بعدی در این زمینه را پربارتر ساخته و برنگارنده منت گذارند.

پیش از اینکه این مقدمه به پایان رسد ، از زحمات دوستان گرامی ام خان محمد سیلاب و عبدالوقار دانشیار بابت حروفچینی و برگ آرای این نوشته تشکر می کنم و همچنین از دوست از جمندم غلام سرور سالک به خاطر مشوره ها و رهنمایی های سودمند و مفید شان قدردانی می نمایم . همین طور جادارد که سپاسگزاری ای ویژه داشته باشم از خانواده ام که نه تنها در باب قصه شهر فیروزکوه که پیوسته در پدید آوردن محیط مناسب تحصیل و کار و فراهم آوری چنین فراغت و فرصتی یاریگر م بوده اند و مشکلات خانه و به اصطلاح غم نان را به تنهایی عهده دار شده اند .

نبی ساقی
بهمن ماه 1386

فیروزکوه: چغچران

تاسیس فیروزکوه

در حدود سال 540 هجری قمری اداره ممالک غور میان پسران هفتگانه ملک عزالدین حسین تقسیم می شود. « خطه سنگه که دارالملک مندیش » است به ملک بهالدین سام (پدر سلاطین بزرگ) و قلعه و جیره به سلطان علاوالدین جهانسوز تعلق می گیرد و همین طور ولایت « ورساد » به ملک الجبال قطب الدین محمد می رسد و مناطق دیگر به برادران دیگر.

حکومت مقتدر غزنوی و سلاله بزرگ محمودی روبه انحطاط گذاشته است و در سرتاسر آن قلمرو وسیع و گسترده ، از هر طرف بوی استقلال طلبی و خود مختاری به مشام می رسد و هر کس سعی می کند تا مناطق بیشتری به قلمرو فرمانروایی خود بیفزاید. بهرام شاه ، از آخرین یادگارهای آل محمود آخرین نفس های خود را می کشد اما ؛ هنوز می خواهد در برابر این سیل استقلال طلبی ها از خود ایستادگی نشان دهد و با این همه یورش ها و شورش ها دست و پنجه نرم کند.

فرزندان ملک عزالدین حسین هر روز پایه های حکومت جوان خود را مستحکم ترمی کنند و حاضر نیستند استقلال بازیافته خود را دوباره از دست بدهند. ملک الجبال قطب الدین محمد در نظر دارد که سرزمین غور باید یک مرکز فرماندهی و فرمانروایی محکم و تسخیرناپذیر داشته باشد. او احتمال و امکان یورش و تهاجم رقبای حکومت غوری ها را در سرزمین خود به روشنی حس می کند و از همه مهمتر به این نکته آگاهی دارد که بهرام شاه ، خطر رشد و تقویت حکومت غوری ها را سخت جدی گرفته است و آن را یک تهدید بالفعل برای سلطنت غزنوی می پندارد و تلاش می کند که این نهال تازه قد کشیده را از ریشه براندازد.

قطب الدین دنبال آن مکان سدید و آن نقطه استراتژیکی است که در برابر حملات و تهاجمات احتمالی از قابلیت و استعداد بالای دفاعی برخوردار باشد و به آسانی از آن نگهبانی صورت گیرد و دشمن نتواند به سادگی به آن دست پیدا کند. او دوست ندارد که در دشت ها و تپه های هموار با متجاوزین درگیر شود ، اومی خواهد دشمن را در کمینگاه های طبیعی و سنگلاخ های غور غافلگیر سازد و در ژرفای دره های عمیق او را در تنگنا قرار دهد و راه فرار را براو ببندد. اومی خواهد « موضعی طلب کند تا قلعه حصین و موضعی شگرف بنا کنند که مر حضرت را شاید. به اطراف ، معتمدان. » می فرستد و پس از آن که مناطق زیادی را می بیند و رایزنی ها و مشوره های بسیاری انجام می شود ، سرانجام « رای او بر موضع فیروزکوه قرار می گیرد و قلعه و شهر فیروزکوه را بنا می فرماید. » . ملک الجبال بنای شهر فیروزکوه را آغاز می کند. اوبه شدت کار می کند و می خواهد که هر چه سریع تر این « موضع شگرف » و این پایتخت مستحکم به اتمام برسد . اما ؛

« از تقدیرات آسمانی میان ملک الجبال - که به فیروزکوه بود - و دیگر برادران مناقشتی افتاد ، ملک الجبال از برادران خشم کرد و به طرف غزنین رفت . . . این ملک الجبال از حسن و جمال نصیبی تمام داشت و مروت به کمال. چون به غزنین رسید ، دست بذل و مروت برکشاد و محبت او در دل خلق به حکم الانسان عبید الاحسان ، بیخ زدن گرفت و مستحکم گشت. خلق غزنین او را دوست گشتند. جماعت حساد بروی بیرون آمدند و از وی به سمع بهرام شاهی رسانیدند که به نظر خیانت در حرم پادشاهی می نگرد و اموال بذل می کند تا بر پادشاه خروج کند. بهرام شاه فرمان داد ، تا او را در خفیه شربت مهلک دادند و به رحمت حق پیوست. او را هم به غزنین دفن کردند و خصومت و مکاوحت بدین سبب ، میان خاندان محمودی و دودمان شنسبی . . . ظاهر شد. » [1]

ملک الجبال قطب الدین که سیاوش گونه به رقیب خویش پناه برده است این گونه به حسادت بد خواهان و شاید به علل و عوامل دیگر از بین می رود و شهر ناتمام حضرت فیروزکوه در حسرت دیدار بانی خود می ماند. کسی دیگری از امیران آل شنسب اما ؛ باید این بنا را و این برنامه را به پایه اکمال برساند و پایتخت شگرف غور و قلعه های حصین کوهستان را آباد کند. ضرورت استحکام فیروزکوه بعد از گذشته شدن ملک الجبال و لشکرکشی های که از هر دو جانب صورت می گرفت ، بیشتر حس می شد. ادامه کار ملک الجبال از سوی برادرش ، بها الدین محمد که پیش از آن در خطه سنگه فرمانروایی داشت ، پی گرفته شد و بنای شهر حصین و زیبای فیروزکوه با قلعه های محکم آن در دل کوهپایه های شامخ غور به اتمام رسید . جوزجانی می نویسد :

« چون ملک الجبال به غزنین رفت و عمارت شهر فیروزکوه مهمل گذاشت ، سلطان بهاالدین از سنگه به فیروزکوه آمد و شهر را عمارت کرد و آن بناها و قصر سلطنت را به اتمام رسانید و قلاع غور بنا فرمود . . . و جلوس او به فیروزکوه در سنه اربع و اربعین و خمسمائه بود. » [2] آری ! شهر فیروزکوه بدین گونه تاسیس شد و اقبال آن را یافت که سلاطین بزرگی چون سلطان غیاث الدین محمد سام و سلطان شهاب الدین محمد سام و دیگران از همین نقطه به قلمرو وسیع و پهناوری از خراسان و آسیای میانه و شبه قاره هند فرمانروایی کنند و به آبادانی و سازندگی آن بیفزایند و فیروزکوه چیزی تقریباً صدسال به حیث مرکز اصلی سلطنت غوری ها ، نقش خود را به خوبی ایفا نماید.

میزبان جشن پیروزی

بنیانگذار فیروزکوه ملک الجبال قطب الدین که به دربار غزنین پناهنده بود ، گویا توسط بهرامشاه به قتل می رسد و سلطان سیف الدین غوری نیز سرانجام در پی کین خواهی و انتقام برادر ، جانش را از دست می دهد. سلطان بها الدین سام (پدر سلاطین بزرگ) نیز درحالی که به خونخواهی برادران ، عازم غزنین است ، درمیانه راه و در منطقه موسوم به « گیلان » وفات می کند و نوبت سلطنت غور به برادر دیگر و جانشین او سلطان علاوالدین حسین می رسد.

علاوالدین بلا فاصله بعد از آن که « به تخت ممالک غور و حضرت فیروزکوه بنشست ، لشکرهای غور و غرچستان جمع کرد و عزیمت غزنین مصمم کرد. » [3]

بهرامشاه نیز بالشکرهای غزنی و لاهور و پنجاب و پیل های جنگی بسیار سر راه او را گرفت و علاوالدین را تهدید کرد که اگر برنگردی و دوباره به غورنروی من در جنگ با تو پیل می آورم و سپاهیان ترا لگد مال می کنم. علاوالدین نیز در پاسخ او از قوت و شهامت « خرمیل » یاد آوری کرد و گفت که تو برادران مرا به ناحق به قتل رسانیده ای و من انتقام خود را از تو خواهم گرفت و سوگند یاد کرد که :

اعضای ممالک جهان را بدم

جوینده خصم خویش و لشکر شکنم

گر غزنی را ز بیخ و بن برکنم

پس من نه حسین بن حسین حسنم [4]

استاد خلیل الله خلیلی در کتاب آثار هرات خود داستان مذاکره نافرجام علاوالدین و بهرامشاه را این گونه به نظم کشیده است :

« نامه جهانسوز به بهرامشاه »

به نام خداوند گردان سپهر
فروزنده مشعل ماه و مهر
به ارض مقدس به بیت الحرام
به مهد محمد علیه السلام
به غور بلند و حصار بلند
که از چرخ گردان نبیند گزند
سپس بر تو ای پادشاه گزین !
شهنشاه غزنی شهری راستین
نه ما و تو فرزندان یک ملتیم
همایون همایان یک دولتیم ؟
دوسرویم از یک چمن خاسته
دو باغیم یک رنگ پیراسته
دو آهو چمیده به یک مرغزار
چمن پرور فیض یک نوبهار
دریغ آیدم بر تو ، شاه جوان !
که بر کین خود ، خودبستی میان
به بازی به پیکار شیر آمدی

به خون دلیران دلیر آمدی
بدان شیر سوزد دل روزگار
که درمهد شیران نماید شکار
ترا تخت محمود مغرور کرد
ز آیین مردانگی دور کرد
نترسیدی از فر نیروی من
ز مردان پولاد بازوی من
که خون ریختی نوجوان مرا
مهیمن بازوی مهربان مرا
دریغ ات نیامد ز بالای او
ازان بُرز و بازوی زیبای او
شهی پاکدل خسرو هوشمند
پناهندگان را نگیرد به بند
پناهنده کشتن در آیین نبود
در آیین شاهان پیشین نبود
جهان گرترا داد شاهنشهی
مرانیز داده فرو و فرهی
سپهر برین داده یکسان شکوه
به فیروزه کاخ و به فیروزه کوه
تو گرمردی ای شاه کشور شکن
به شمشیر خود پشت دشمن شکن
ز بیگانگان ملک پیشین ستان
خراج از شهی روم و از چین ستان
ترا چرخ ، پیلان انبوه داد
شکوه مرا تکیه بر «کوه» داد
ز کهسار من کمترین بازها
ز گردون شود بر، به پروازها
غزالان من کار شیری کنند
به شیران جنگی دلیری کنند
کنون ای شهنشاه آگاه باش
سپاه مرا چشم بر راه باش
چو آهنگ خون برادر کنم
سراپای غزنه به خون ترک کنم

پاسخ بهرامشاه به جهانسوز

پس از نام دارای چرخ برین
خدای جهان داور راستین
به پیغمبر پاک آیین او
که گیتی است فرخنده از دین او
به نام بزرگان پیشین ما
نیاکان با دانش و دین ما

سپس برتو ای کشور آرای غور!
شهی نامجو ، مرزبان غیور
نبینی که گیتی به فرمان ماست
جهان فرخ از فرمان ماست؟
دراین مهّد نام آوران تاابد
فلک سکه برنام ما می زند
کند زیور دفتر روزگار
زعنوان ما ملک لیل ونهار
سررایت ما به کیوان رسد
علم ها به گردون گردان رسد
شهی دیلمان بنده کوی ماست
همه گردنن رام بازوی ماست
قدرخان زپابوس این بارگاه
به اوج برین می نهد تکیه گاه
مهین نام مارا به مشکین علم
خلیفه به بغداد سازد رقم !!
غلامان ما کوس شاهی زنند
نواهای فرمانروایی زنند
کشّد کنگر کاخ ما برسپهر
سراپرده درکشور ماه ومهر
چه باشی توای مرزبان جوان
که برکین ما بازبندی میان؟
نترسی که باشیرمستی کنی
به تند اژدها چیره دستی کنی ؟
گوزن جوان گرچه باشد دلیر
به بازی نیاید به پیکارشیر
مبرنام این مرز فرزنانگان
به آیین گستاخ بیگانگان
نیای تو بودند پیمان درست
بدین مهّد مینو، زروزنخست
عنان بازکش زین تمنای خویش
زاندازه بیرون منه پای خویش
مکن سرکشی ، اندکی رام شو
زمستی به خویش آی وآرام شو
تراگرجهان داده کوه بلند
عقابان مارا چه باشد گزند ؟
به کوه گران تکیه نتوان نمود
که درهرفرزش بود صد فرود
دلیران مارانماید به چنگ
چو ابریشم تافته ، کوه وسنگ
جهان را منم چون بلند آفتاب
به خورشید تابان چه کوه وچه آب

عنان بازکش تانگردم سوار
نینگیزم ازکوه وکاخت غبار
سراپرده ازغزنه بیرون کشم
همه مرزوبوم تو درخون کشم
به خاک افگنم کاخ فیروزه کوه
که فیروزگون چرخ گردد ستوه

جنگ جهانسوز و بهرامشاه

دوسیل خروشان بهم درشتاب
یکی سیل آتش یکی سیل آب
دوپرچم عیان چون دو سروبلند
به دیبای گلگون به مشک پرند
دوبیرق جهنده بهم در ستیز
یکی آتش افشان یکی شعله ریز
برون جسته ازدیدگان دوشاه
دو دارای دولت دو دارای گشاه
شهی غزنه بهرامشاه دلیر
برآراسته تن به کردار شیر
به سربرنهاده فروزنده تاج
زهرگوشش کشوری راخراج
همان تاج محمود گیتی ستان
شهی شرق فرمانروای جهان
جهانسوز سلطان جنگ آزما
چوتند ازدهای ستاده به جا
به گلگون قبا پیکر آراسته
به بیجاده گون جامه پیراسته
هیون سرخ بر سرخ و دیباج سرخ
سر نیزه و درة التاج سرخ
که گر خون روان گردد از پیکرش
نیفتد بر آن ، دیده لشکرش
شتابنده اسپان صحرا نورد
به گردون گردان بر افشانده گرد
زگردسواران شده ناپدید
سپهر فروزان و روز سپید
فضا چون یکی خیمه قیرگون
به دامان او برشده نقش خون
نهیب جوانان چوغرنده رود
گهی از فراز و گهی از فرود
یکی بانگ می زد که هان ای سپاه
نگهدار آیین و تیغ و کلاه
شتابی که سیلاب خارا گذار

زهم بشکنند پایه این حصار
دریغا که ایوان محمود را
سراپرده و گاه مسعود را
دلیران غوری به خون ترکند
همان کاخ باخاک همسرکنند
یکی می خروشید چون تند شیر
که هان ای سران سپاه دلیر
به خون سپهدار بُرنای خویش
بجنبید یکباره از جای خویش
به بنیاد دشمن شکست آورید

سرچیره دستان به دست آورید» [5]

به هر حال بهرامشاه درسه نبرد « گوشه باز » ، « تگیناباد » و « حوالی شهر غزنین » پی هم از دست سلطان علاوالدین و جنگجویان غوری که به انگیزه انتقام و باخشم و فداکاری مبارزه می کردند ، شکست خورد و علاوالدین شهر غزنین را بعد از آن که سه برادرش در هوای آن از دست رفته بود به تصرف خود درآورد. او از شدت خشم و کینه قتل برادرانش « هفت شبانه روز غزنین را آتش در زد . . . که در این هفت شبانه روز از کثرت سواد دود چنان هوا مظلّم گردید که شب رمانیستی و شب از شعله های آتش که در شهر غزنین می سوخت ، هوا چنان روشن بود که به روز مانیستی. » [6]

سلطان علاوالدین بعد از آن که غزنه زیبا را ویران کرد و شعله های آتش غضب و کینه توزی اش همراه با شعله های آتش غزنین فرونشست، با کاروان بزرگی از اموال و دارایی و کتاب و غیره جانب غور حرکت کرد و به « حضرت باز آمد. »

علاوالدین از یک طرف شادمان و خوشحال بود که انتقام خون برادران خویش را گرفته بود و از سوی دیگر رقیب سیاسی - نظامی خود و پادگار سلطان محمود نامدار و مقتدر را برانداخته بود. او به مناسبت این پیروزی بزرگ ، جشن باشکوهی در شهر فیروزکوه ترتیب داد و تمام سران و بزرگان غور را در آن محفل دعوت نمود. مردم غور و اهالی فیروزکوه اما؛ از بابت دیگری خوشحالی می کردند و این جشن برای آن ها از زاویه دیگری اهمیت داشت. فیروزکوهیان سه سلطان و پادشاه خود را در هوای غزنین از دست داده بودند و برای علاوالدین نیز، خطر کشته شدن در این راه ، دور از انتظار نبود. این بار اما؛ تاریخ در مسیری دیگری رفته بود و اینک پادشاه غوریان ، پیروزمندانه به فیروزکوه برگشته بود و موجی از شادمانی و سرور شهر را فرا گرفته بود که علاوالدین خشمگین، علاوالدین دلیر ، علاوالدین جوان ، علاوالدین شاعر و علاوالدین سیاستمدار اینک به سلامتی بازآمده بود. آن ها که سه تن از پادشاهان خود را در مدت زمان کوتاهی از دست داده بودند و درد کشته شدن پسران بزرگ ملک عزالدین حسین هنوز برای آن ها کهنه نشده بود. حالا به سلامتی شاه جوان خود شادمانی می کردند و از باز آمدن او خوشحال بودند . اهل فیروزکوه پروای آن را نداشتند که چه کسی شکست خورده است و کی کشته شده است و کی فرار کرده است. آن ها زنده ماندن شاه خود را جشن گرفته بودند و به تندرستی و سلامتی او شادمانی می کردند. فیروزکوهیان شاید به این نمی اندیشیدند که علاوالدین بر سر شهر زیبای غزنین چه بلایی آورده بود ، آنچه آن ها می دانستند و باگوش و پوست شان احساس می کردند از دست رفتن شهزادگان محبوب شان بود و حالا هم زنده و پیروز باز آمدن پادشاه دلیر و جوان شان که بلافاصله بعد از به تخت نشستن به جنگ بهرامشاه شتافته بود.

شهرکوهستانی و قشنگ فیروزکوه را آذین بسته بودند. کوچه های تنگ و باریک آن را آب پاشیده بودند و پاک و تمیز کرده بودند. شب ها همه شهر چراغان بود . خانه های پشت سرهم که در دو طرف دره تانیمه های کوه بالا رفته بود ، در نور شمع ها چون ستاره ها در بستر آسمان می تابیدند.

علاوالدین سرخوش ازباده پیروزی و خوشحال از تکیه زدن بر تخت پادشاهی مجلس بزرگ و باشکوهی در شهر فیروزکوه ترتیب داده بود و همه اعیان و بزرگان غور را در آن مهمانی عظیم فراخوانده بود. علاوالدین در آن ضیافت باشکوه، قصه جنگ و پیروزی خود را برای بزرگان غور شرح داد و از تصمیم آینده و برنامه های آتی خود به آن ها معلومات داد و اندیشه های کشورگشایی خویش را با بزرگان غور در میان گذاشت و از آن ها در این باره خواهان مشوره گردید و پاسخ خویش را بدست آورد. سپس «خواست تا به عشرت و نشاط مشغول گردد و مطربان و ندیمان را جمع کرد و روی به نشاط آورد و این قطعه بگفت و مطربان را بفرمود تا در عمل مزامیر آوردند و بساختند و بگفتند :

آنم که هست فخر ز عدلم زمانه را
آنم که هست جور ز بذلم خزانه را
انگشت دست خویش به دندان کند عدو
چون برزده کمان نهم انگشتوانه را
چون جست خانه خانه کمیتم میان صف
دشمن ز کوی باز ندانست خانه را
بهرام شه به کینه من چون کمان کشید
کندم به کینه از کمر او کنانه را
پشتی خصم گرچه همه رای و را نه بود
کردم به گرز خورد، سر رای و رانه را
کین توختن به تیغ در آموختم کنون
شاهان روزگار و ملوک زمانه را
ای مطرب بدیع چو فارغ شدی ز جنگ
برگوی قول را و بزن این ترانه را
دولت چو برکشید، نشاید فرو گذاشت
قول مغنی و می صاف مغانه را !» [7]

فیروزکوه در محاصره

بعد از درگذشت سلطان علاوالدین حسین (جهانسوز) نوبت سلطنت غور به پسر او سیف الدین محمد رسید. سلطان سیف الدین هم « هنگام دفع فتنه غز » در مرو به ضرب نیزه سپهسالار خودش ابوالعباس بن سیش از پای درآمد و به دست غزی کشته شد. « امراء و اشراف لشکر غور و غرچستان » بعد از کشته شدن سیف الدین با پسر عموی او غیاث الدین محمد بیعت کردند و او را به فیروزکوه آوردند و به تخت سلطنت نشاندند. (558 هـ)

شهاب الدین برادر سلطان غیاث الدین که در بامیان به دربار عمویش ، سلطان فخرالدین مسعود به سر می برد ، بعد از شنیدن این خبر به فیروزکوه آمد و منصب سرچانداری غیاث الدین را به عهده گرفت. سپهسالار ابوالعباس سیش که در به قدرت رسیدن سلطان غیاث الدین نقش اساسی داشت « در غایت تمکین بود و متمردان غور » با او در آشکار و نهان نشست و برخاست داشتند و به او پشت گرم بودند.

غیاث الدین و شهاب الدین که از یک سو کینه قتل پسر عموی خویش را در دل داشتند و از سوی دیگر ابوالعباس را یک تهدید جدی و بالفعل برای سلطنت غور می پنداشتند ؛ در یک تدبیر داخل درباری او را از میان برداشتند و ضرب شست محکمی به متمردان و گردنکشان داخلی نشان دادند. بعد از این واقعه هر چند قدرت و قوت و شوکت سلطنت غیاث الدین روز به روز بیشتر می شد ؛ اما تخت فیروزکوه و سلطنت ممالک غور هنوز مدعیان

بسیاری داشت که یکی از این مدعیان هم، سلطان فخرالدین مسعود بامیانی فرزند ملک عزالدین حسین و عموی غیاث الدین بود. او که خود را وارث ملک برادران می دانست به جد دنبال تصاحب تاج و تخت فیروزکوه بود و طمع فرمانروایی تمام ممالک غور را در سر می پروراند.

فخرالدین مسعود به خاطر گرفتن تخت فیروزکوه با « ملک علاوالدین قماج سنجری که ملک بلخ بود » ارتباط قایم کرد و از وی به خاطر اشغال فیروزکوه مدد طلبید. او همین طور باتاج الدین یلدز حاکم هرات نیز در این زمینه مذاکره کرد و از او هم کمک خاست. آن ها بعد از آن که در مورد تقسیم ممالک غورو چگونگی اداره آن مناطق میان خود به توافق رسیدند ، همه لشکر بامیان و بلخ و هرات را از سه طرف حرکت دادند و روی به فیروزکوه نهادند.

«ملک فخرالدین بامیان چون عم ایشان بود و امرای غور در خدمت او بسیار بودند و میراث طلب ملک بود ، پیشتر روان شد و ملک علاوالدین قماج از راه غریجستان بالا آمدن گرفت و تاج الدین یلدز از هرات چون نزدیکتر بود . . . بالشکر خود به حضرت فیروزکوه آمد از راه هریوارود.» [8]

سلطان غیاث الدین و شهاب الدین به خاطر دفاع از فیروزکوه از شهر بیرون شدند و قرارشان بر این شد که نخست حمله لشکر هرات را دفع نمایند.

زمانی که هردو لشکر مقابل هم قرار گرفتند و آماده نبرد شدند «دومبارز غوری » از میان لشکر « به خدمت سلطان آمدند و پیاده شدند و روی بر زمین نهادند که ما دوبنده، لشکر هرات را کفایت می کنیم .» [9] این دو مبارز غوری با عیاری ورنی ای خاصی یلدز را « به زخم شمشیر از پشت اسب بر زمین انداختند.» [10] لشکر یلدز که شدیداً تحت تاثیر این جرأت و شهامت و چالاکی و عیاری آن دو پهلوان غوری رفته بودند، دیگر تاب مبارزه و مقاومت را در خود ندیدند و از همین جا منهزم شدند و راه فرار را در پیش گرفتند.

روز دیگر لشکر غور ، با علاوالدین قماج و لشکر بلخ مصاف داد. قماج در این جنگ گرفتار و سپس کشته شد. لشکریان غور سر او را از تن جدا کردند و نزدیک سلطان آورده و بر زمین نهادند. غیاث الدین سرقماج را به دست چابک سواری به عمو فخرالدین فرستاد و با این کار به او فهماند که مددگاران و پشتیبان های او دیگر از بین رفته اند و او هم اگر زندگی خود را می خواهد ، از طمع تصاحب تخت فیروزکوه دست بشوید و دوباره به بامیان برگردد.

فخرالدین مسعود چون سرقماج را بید و بشناخت ، خواست که برگردد و راه بامیان را در پیش گیرد ؛ اما دیگر دیر شده بود و او ناگهان خود را در محاصره لشکر غوریافت که راه فرار را از هر جهت بر او بسته بودند. در این میان ، غیاث الدین و معزالدین (شهاب الدین) نیز « در رسیدند » و از اسب پیاده شدند و برای عموی خود ملک فخرالدین ، مراتب احترام به جای آوردند و او را در لشکرگاه، به تخت بنشانند و خود در خدمت اش بیاستادند. لشکر بامیان از این حرکت و برخورد سلاطین ، بسیار شرمند شدند و از کرده خود پشیمان گشتند. سلطان فخرالدین مسعود از خجالت و « شرمساری ایشان را جفایی چند بگفت و برخاست که بر من می خندید ؟! » [11]

غیاث الدین و شهاب الدین از عموی خود بسیار عذر خواستند و او را به اعزاز و اکرام و احترام زیاد به سوی بامیان بازگردانیدند و یک منزل هم بدرقه اش کردند.

این دفاع سرسختانه و محکم ، مدعیان سلطنت غورو تاج و تخت فیروزکوه را متوجه ساخت و به همه فهماند که دیگر از عهد غیاث الدین برآمده نمی توانند، لذا آن ها کم کم از سرکشی و شرارت دست برداشتند و حاکمیت او را گردن نهادند. بعد از این واقعه پایه های حکومت غیاث الدین، هر روز مستحکم تر گشت و پادشاهی و فرمانروایی او مسلم شد و مناطق وسیعی از جهان یکی پی دیگری به دست غیاث الدین و برادرش فتح گردید «و از مشرق هندوستان و از سرحد چین و ماچین تا در عراق و از آب جیحون و خراسان تا کنار دریای هرمز خطبه به اسم مبارک این پادشاه تزیین یافت و مدت چهل و سه سال مملکت راند.» [12]

دفاع فیروزکوه یک چیز دیگر را نیز به اثبات رسانید و آن عبارت از پختگی ای طرح دفاعی ملک الجبال قطب الدین بود که اینک به خوبی نتیجه می داد و این دره های پر خم و پیچ و این منطقه استراتژی یک با کمینگاه های طبیعی ، دشمنان غور را به آسانی غافلگیر می کرد و آن ها را به سادگی در دام می انداخت. حصار طبیعی ای که

پادشاه کوهستان برای پایتخت خویش انتخاب کرده بود ، واقعاً دقیق و حساب شده و سنجیده بود و اینجا بود که فواید طرح او به روشنی خود را ظاهر می کرد.

شهری با کاخ های رفیع

سلطان غیاث الدین که توانست مدعیان تاج و تخت فیروزکوه را سر جای شان بنشانند و شورش ها و بغاوت های داخلی را خاموش سازد ؛ حالا به حیث فرمانروای مملکت آرام و قوی و دارای نظم ، از سوی همسایگان و سایر ممالک به رسمیت شناخته شده بود و میان آن ها رفت و آمد رسول و سفیر ادامه داشت. خلافت بغداد هم - که پیوسته در یک حالت انفعالی از هر قدرت غالبی در منطقه پشتیبانی می کرد و آن را به رسمیت می شناخت و به یک اطاعت فقط تشریفاتی و با ارسال چتر و مثال و تذکر نام خلیفه در خطبه قانع بود - بادر بار فیروزکوه مناسبات خوب سیاسی آغاز کرد و حمایت خود را از سلطنت غیاث الدین با فرستادن سفیر و رسول اعلام داشت. از این طرف نیز کسانی از جمله مولانا سراج منهج پدر مولف طبقات ناصری در حدود سال 590-592 هـ به سفارت ورسولی به دارالخلافه نامزد شد.

غیاث الدین که خود را به صفت یک سلطان مقتدر و قوی در منطقه به اثبات رسانیده بود ، هر روز به استحکام و زیبایی و شکوه فیروزکوه می افزود و قصرها و کوشک های محکم و رفیعی بنا می کرد. صنعت معماری در این دوره به اثر توجه و ترغیب شاهان غوری به اوج اعتلای خود رسیده بود و ساختمان های عجیب و تحسین برانگیز بسیاری در فیروزکوه و سراسر ممالک غور ساخته شده بود. یکی از این قلعه ها و کاخ های بلند و مشهور غور که در شهر فیروزکوه اعمار شده بود ، قصر برکوشک بود. « و آن قصر ، عمارتی بود که در هیچ ملک و حضرت مثل آن به ارتفاع و تدویر و ارکان و منظرها و رواقات و شرفات ، هیچ مهندسی نشان نداده است و بر بالای قصر پنج کنگره زرین مرصع نهاده بودند ، هر یک در ارتفاع سه گز و چیزی ، و در عرض سه گز.» [13]

غیاث الدین که خودش در فیروزکوه، پایتخت مملکت خویش به سازندگی و آبادانی مصروف بود ، لشکر و سپاه او به سپهسالاری برادرش شهاب الدین محمد به اطراف و اکناف هندوستان و حوزه شمال و شرق غزنین به نبرد مشغول بود و هر روز دشمنی از شمار دشمنان ممالک غور را برمی انداخت و مناطق تازه ای را به قلمرو امپراتوری غوریان می افزود.

در حدود سال 588 هـ که شهاب الدین غرض فرونشاندن اغتشاشات و تحرکات در هندوستان، عازم آنجا شده بود، بعد از دفع فتنه آن مناطق و خاموش کردن شورش ها ، دوباره به غزنین برگشت و مقادیر زیادی از اموال و دارایی های راکه از مملکت اجمیر بدست آورده بود ، طور تحفه به دربار فیروزکوه فرستاد. در میان این اموال و امتعه « دوهمای زرین » که هر کدام به مقدار اشتری بزرگ بودند ، همراه با « حلقه زرین بازنجیر و خربوزه که دایره او پنج گز در پنج گز بود.» [14] نیز موجود بود. سلطان غیاث الدین زمانی که تحایف را دید ، بفرمود تا آن دوهمای زرین را بر بالای کنگره های مرصع برکوشک بنهاندند و آن « حلقه زرین و زنجر و خربوزه را در پیش تاق مسجد جامع فیروزکوه . . . بیاویختند.» [15]

و اما از قضا روزی در شهر فیروزکوه باران شدید ی شروع به باریدن کرد و باد تندی وزیدن گرفت و طوفان هولناکی شهر را فراگرفت. ساعتی بعد سیل عظیم و بزرگ و بنیان کنی وارد شهر فیروزکوه گردید و عمارات بسیاری را ویران کرد. تلاش و کوشش سلطان و سپاهیان و خلق فیروزکوه به خاطر مهار کردن و هدایت سیل همه بی نتیجه ماند و آن سیل خروشان سرانجام مسجد جامع بزرگ و زیبا ی شهر فیروزکوه را نیز از بیخ و بن برکنند و با خود به رود بزرگی « که از پیش قصر همی رفت » فرو انداخت و از آن مسجد با عظمت و مناره های رفیع و عجیب ، جز یک منار تحسین برانگیز و دلربا یادگار دیگری باقی نگذاشت.

بعد از آن که آن سیل وحشتناک و مخوف مسجد جامع فیروزکوه را ویران کرد ، سلطان غیاث الدین آن پادشاه و طندوست و آباد گر ، حلقه زرین و خربوزه و زنجر را به شهر هرات فرستاد تا مسجد جامع بزرگ هرات را از پول آن توسعه دهند و- بعد از آن که بسوخته بود - دوباره به شکل بسیار عالی و زیبا ترمیم و با زسازی کنند و آن را با استفاده از صنعت معماری دوره غوریان تزیین نمایند.

آزادکوه بر فراز قصر خوابگاه سلطان

سلطان اعظم وفرمانروای مقتدر غیاث الدین محمد سام ، روز چهارشنبه بیست وهفتم ماه جمادی الاول سال 599 هـ در شهر هرات به عمر 63 سالگی بعد از 41 سال سلطنت چشم از جهان فرو بست و در گوشه شمالی مسجد جامع هرات ، در گنبدی که خود ساخته بود به خاک سپرده شد.

پس از درگذشت سلطان غیاث الدین اداره همه ممالک غور و غزنین و دیگر مناطق مفتوحه غوری ها به برادر وسپهسالارش سلطان شهاب الدین (معزالدین) محمد تعلق گرفت. او که در سال 569 هـ به امر سلطان غیاث الدین به تخت غزنین نشسته بود ، سرانجام در سال 602 هـ و سه سال بعد از وفات برادرش ، در منطقه بنام « دمیک » در مربوطات غزنین شهادت یافت.

غیاث الدین محمود اما؛ که پسر سلطان غیاث الدین محمد بود ، بعد از درگذشت پدر ، امیدوار بود که عمویش سلطان شهاب الدین تخت فیروزکوه را به او واگذار کند. اما این مأمول برآورده نشد و شهاب الدین تخت فیروزکوه و ممالک « غور و غرچستان وزمین داور » را به ملک علاوالدین ابو علی - که پسر عموی هردو سلطان و داماد غیاث الدین محمد بود- سپرد.

پس از کشته شدن سلطان شهاب الدین ، غیاث الدین محمود به قصد تصرف فیروزکوه از بست روانه فیروزکوه شد. مردم فیروزکوه نیز ظاهراً از ملک علاوالدین دل خوشی نداشتند و ورود غیاث الدین محمود را انتظار می کشیدند. زمانی که خبر آمدن غیاث الدین به فیروزکوه رسید ، ملک علاوالدین توسط سپهسالار خودش گرفتارگشت و به فرمان غیاث الدین در قلعه « اشپار » غرچستان زندانی شد.

در زمان حبس ملک علاوالدین پسر او ملک رکن الدین محمود ایرانشاه ، به عزم جنگ با غیاث الدین و تصرف فیروزکوه ، از غزنین به طرف غور آمد و «خلق کاسی * که متمردان غور ایشان بودند ، به قدر پنجاه (هزار) مرد با او جمع شدند و غیاث الدین محمود از فیروزکوه ، با مقدار پانصد سوار قلب و پیاده دوسه هزار بیرون آمد و میان ایشان مصاف شد و هزیمت بر غوریان افتاد و ملک رکن الدین به هزیمت به غزنین رفت.» [16].

بهر حال بعد از این واقعه تمام ممالک غور و اطراف آن به دست غیاث الدین محمود افتاد و «بندگان سلطان شهاب الدین» نیز از دست او چتر و مثال ممالک غزنین و هندوستان دریافت کردند و تمام « ملوک و سلاطین حضرت ، او را تعظیم کردند و مطاوعت نمودند.» [17]

چون از دوران سلطنت او چهار سال سپری شد ، ملک علاوالدین علی شاه ، پسر تکش خوارزم شاه به خاطر اختلافی که با برادرش محمد خوارزم شاه پیدا کرده بود ، به دربار فیروزکوه پناهنده شد. محمد خوارزم شاه از غیاث الدین محمود خواست که چون میان من و تو عهد برقرار است ، باید که علی شاه را به من تسلیم کنی. غیاث الدین به حکم تعهدی که با او داشت ، علی شاه را بگرفت و در کاخ برکوشک زندانی ساخت. اطرافیان و طرفداران علی شاه از جمله مادر و پسر او و دیگران ، هر قدر تلاش کردند تا سلطان را از این کار منصرف کنند ، فایده نکرد و تمام کوشش ها و زاری ها و حتا تهدید های آن ها بی نتیجه ماند و سلطان بر سر حرف خود محکم بایستاد و به لجبازی خود پای فشرد.

زمانی که آن ها از رهایی علی شاه ناامید شدند و فهمیدند که گوش سلطان به حرف کسی بدهکار نیست ، « جمعی از ایشان شب ها بر کوه آزاد که برابر قصر خوابگاه سلطان بود ، برآمده بودند و مخفی نشسته و قصر خوابگاه را و راه آن موضع تمام در نظر آورده ، تا شب سه شنبه هفتم ماه صفر سنه سبع و ستمایه ، از آن جماعت چهارتن بر بام قصر سلطان برآمدند و سلطان را شهید کردند و هم از راهی که برآمده بودند ، باز رفتند و از آب فیروزکوه که پیش قصر می رود عبیره کردند و هم بران بلندی برآمدند و فریاد کردند که : ای خصمان ملک ! ما سلطان را کشتیم ، برخیزید و ملک طلب کنید ! و چون روز شد شهر در هم شد و سلطان را دفن کردند هم در قصر و بعد از آن به هرات نقل کردند و در گازرگاه دفن کردند.» [18]

فردای آن روز اکابر و امرای غور پسر چهارده ساله او یعنی بها الدین سام را به تخت نشانند و عنان اداره مملکتی به آن بزرگی را در دست کودک نازدانه سلطان ، به امان خدا رها کردند.

دره تنگ و حصار طبیعی شهر ملک الجبال این بار اما ؛ به زیان شان عمل کرده بود ؛ زیرا بلندی آزاد کوه و اشرف آن بر کاخ خوابگاه سلطان ، باعث شده بود که مخالفین ، از آن بلندی تمام راه ها و رازهای داخل کاخ را مشاهده نمایند و با آگاهی کامل از وضعیت جغرافیایی قلعه وارد آن شوند و سلطان را به قتل برسانند.

پایتختی باکوههای بلند و راه های باریک

غوری ها که سرزمین های زیاد و پهناوری را به تصرف خود در آورده بودند و در آن مناطق فرمان می راندند ، در خود غور دارای مرکزی بودند کوچک و محکم و زیبا که اصلاً به مقاصد دفاعی بنیافته بود. این مرکز کوچک و این پایتخت کوهستا نی ، مدت درازی به مرکز سوق و اداره تهاجمات و کشورگشایی های غوری ها تبدیل شده بود. هر چند شاهان غوری بعد از آن که از حالت تدافعی برآمدند و حالت تهاجمی اختیار کردند ، کم کم از فیروزکوه و کوهستان های بلند و دره های تنگ و عمیق غور خارج شدند و مراکز هرات و غزنین و . . . به فرمانروایی شان ادامه دادند. فیروزکوه اما ؛ آن شهر قشنگ و زیبا با کاخ های رفیع و کوشک ها و آسمانخراش های عالی که لقب جنت الدنیا به خود گرفته بود ، همچنان از اهمیت زیادی برخوردار بود.

ملک الجبال قطب الدین محمد که فیروزکوه را بنانهاده بود ، شاید گمان هم نمی کرد که روزی امپراتوری وسیعی که شبه قاره هندوستان فقط بخشی از آن بود ، از همین دره کوچک اداره شود. بهرحال سلاطین غوری هر کدام به نوبه خود به زیبا پی و شکوه و آبادانی فیروزکوه چیزی افزودند و معماری ای رارونق دادند و به ثمر رسانیدند که نمونه آن امروزه در منارزیبای جام و مسجد جامع بزرگ هرات و منارقطب دهلی و جاهای دیگر ، به مشاهده می رسد و شکوه آن ها انسان را به تعجب و تحسین و تفکر وامی دارد.

شهر فیروزکوه که در دل دره عمیق باکوه های بلند و سربه فلک کشیده بنا یافته بود ، مسأله راه ها و چگونگی رفت و آمد سپاهیان و گشت و گذار کاروان های تجار تی و مردم شهر در اوایل به حیث یک مشکل جدی می نمود ، اما سلاطین غور و کاخ نشینان فیروزکوه هر کس به سهم خود در این باره تلاش کردند و در وسعت دادن و هموار کردن راه ها و توسعه و انکشاف کوچه ها و راه های شهری زحمت کشیدند و آمد و شد کاروان ها و لشکریان را آسان ساختند . مسأله راه سازی در داخل پایتخت ظاهراً تا زمان تخریب فیروزکوه به دست سپاهیان چنگیز همچنان ادامه داشت ، زمانی که « اقلان چربی با حشم های مغل به در شهر آمد . . . (ملک) مبارزالدین به ضرورت به قلعه بالا رفت و آن قلعه بود بر شمالی مشرقی شهر بر سر کوه بلند و شامخ و بدان موضع در عهد سلاطین غور یک قصر بزرگ بیش نبود و رفتن ستورها بران ممکن نبود ؛ اما در این عهد ، ملک مبارزالدین سبزواری آن قلعه را معمور کرده بود و در دور سر آن کوه ، باره برکشیده و راه آن قلعه چنان کرده بود که شتر با بار ، بر آن قلعه بر رفتی و مردی هزار را امکان مقام

بودی. « [19]

روزهای سختی و ویرانی

آفتاب سلطنت غوری ها بعد از کشته شدن سلطان شهاب الدین محمد روبه افول نهاد ه بود و حکومت دود مان آل شنسب که توسط غیاث الدین کبیر و برادرش به ساحات وسیعی از قاره آسیا گسترده شده بود ، حالا آهسته آهسته قوس نزولی خود رامی پیمود و روزه روزه روز ضعیف و ضعیف تر شده می رفت.

بعد از کشته شدن غیاث الدین محمود در فیروزکوه ، پسر او بهاوالدین محمد سام نیز توسط ملک علاوالدین آتسز بن سلطان علاوالدین جهانسوز و به کمک و همکاری محمد خوارزم شاه از تخت فیروزکوه برکنار شد. علاوالدین آتسز نیز سرانجام در کشمکش های داخلی کشته شد و تاج و تخت فیروزکوه برای باردوم به ملک علاوالدین ابوعلی رسید. نامبرده در حدود سال 612 هـ شهر فیروزکوه آن دژ تسخیر ناپذیر کوهستان را بدون جنگ و نزاع به حکم تعهدی که بامحمد خوارزم شاه داشت ، به معتمدان او تحویل داد و سلسله سلطنت خاندان ملک شنسب در فیروزکوه به پایان رسید.

در این گیرودار و در موازات این اوضاع و احوال ، روابط محمد خوارزم شاه با چنگیز خان مغل به وخامت گرایید و لشکر خونریز چنگیزی مانند سیلی به تمام ماورالنهر و خوارزم و خراسان سرازیر شد. خوارزم شاه و دیگر امیران

محلی در این مناطق به علت پراکندگی اوضاع و نابه سامانی های که در منطقه حاکم شده بود ، در برابر سپاه چنگیزخان مقاومت نتوانستند و شهرها و ممالک خوارزم شاهی یکی پی دیگر به دست سپاهیان مغل اشغال گردید و آن شهرهای آباد و پررونق به مدت کوتاهی به تل های از خاک و خاکستر مبدل شد. این سیل ویرانگر و این توفان سهمگین سرانجام در حدود سال 617 هـ به دروازه های شهر فیروزکوه سنگر گرفت و به کشت و کشتار و ویرانی و چپاولگری و خرابی خود آغاز کرد. لشکریان چنگیز برای اولین بار به سرکردگی « اقلان چربی به در شهر فیروزکوه آمدند و مدت بیست و یک روز جنگ های سخت کردند و بر آن شهر دست نیافتند و ناامید برگشتند. » [20]

مخالفت های داخلی و نابسامانی های که در تمام منطقه جریان داشت ، در داخل شهر فیروزکوه نیز به شدت برای خود جای پای باز کرده بود. مردم فیروزکوه باملك مبارزالدين سبزواری که از سوی خوارزم شاه بعد از خلع علاوالدين ابی علی به فیروزکوه گماشته شده بود ، میانه خوبی نداشتند و او را از خود به حساب نمی آوردند. زمانی که در دفعه بعد ، لشکریان چنگیز به فیروزکوه هجوم آوردند « خلق فیروزکوه باملك مبارزالدين سبزواری خلاف و خروج کردند و مبارزالدين به ضرورت به قلعه بالارفت . . . اهل شهر به خدمت ملك قطب الدين حسن . . . مکتوب نوشتند و آمدن او را استدعا نمودند. و ملك قطب الدين بالشکر غور در فیروزکوه رفت و پسر عم خود ملك عمادالدين زنگی (علی؟) را در فیروزکوه نصب کرد و آن حال در شهر سنه ثمان و عشر و ستمائه بود . چون لشکر کفار از غزنین با او کتای به طرف غور آمدند ، یک فوج مغافسه بر فیروزکوه براندند و ملك عمادالدين زنگی راشهید کردند و خلق شهر را به شهادت رسانیدند و مبارزالدين از قلعه بیرون شد و به طرف هرات رفت . . . و شهر فیروزکوه تمام خراب گشت. » [21]

فیروزکوه به این ترتیب و به علت مخالفت های درونی و کشمکش های ذات البینی ، به آسانی به دست چنگیزان افتاد و کاملاً تخریب شد و به ویرانه مبدل گشت و آن هم چه ویرانی ! و چه خرابی ای که آن پایتخت باشکوه و آن قلعه های زیبا و آن کوشک های رفیع چنان نابود شد و چنان از نقشه جهان محو گشت که حتا موقعیت اصلی آن به یک راز و یک معما تبدیل شد.

در این انهدام و تباهی اما، فیروزکوه تنها نبود، شهرها و شهرک های دیگر غور همچون آهنگران و کاسی و سنگه و مندیش و شهر غلغله و شهر ضحاک و قلعه های غرچستان و تولک و خیسار و سیف رود و غیره نیز به همان سرنوشت گرفتار شدند و از آن ها جز نامی باقی نماند و غور و غوری ها به گونه نابود شدند و از پای درآمدند که بعد از هشت صد سال هنوز هم به پای نیاستاده اند و همچنان در فقر و بدبختی و مشقت و تنگدستی زندگی می نمایند.

تولد دیگر؟

غور امروزه یکی از ولایات افغانستان می باشد که با 38756 کیلومتر مربع مساحت ، حدود 800.000 نفر جمعیت دارد (به تخمین و محاسبه کمیته انکشافی ولایت PDP) که عموماً در روستاها زندگی می کنند. ولایت غور دارای 9 واحد اداری یا ولسوالی می باشد که عبارت اند از ولسوالی های : تولک ، تیوره ، شهرک ، پسابند ، ساغر ، لعل و سرچنگل ، دولتیار ، دولینه و چهارسده. مرکز ولایت فعلاً به نام چغچران یا د می شود که در کنار دریای خروشان هریرود واقع شده است.

قرار است دو منطقه بزرگ دیگر (به لحاظ نفوس و مساحت) یعنی مرغاب و غرچستان که در حال حاضر مربوط مرکز ولایت می باشند، به حیث واحد های اداری جداگانه از سوی دولت افغانستان پذیرفته شوند. غور با ولایات هرات ، فراه ، هلمند ، دایکندی ، بامیان ، سرپل ، فاریاب و بادغیس هم مرز می باشد. این ولایت کوهستانی در بیشتر مناطق دارای آب و هوای سرد بوده و کسب و پیشه اکثریت مردم آن را زراعت و مالداری تشکیل می دهد.

اقتصاد متکی به زراعت و زراعت بسیار ساده و ابتدایی، مردم این ولایت را پیوسته در مقابل حوادث طبیعی از قبیل خشکسالی ، سیلاب ، آفات نباتی و غیره ، سخت آسیب پذیر ساخته است.

زمستان های سرد و طولانی، کوهستانی بودن منطقه، نبود راه های مواصلاتی مناسب، سخت گذری و صعب العبور بودن راه های موجود، دور بودن از بنادر تجارتي و تاحدودی کم توجهی حکومت های گذشته و... باعث شده اند که غور مدت های درازی به حیث یک ولایت فقیر، محروم و عقب مانده باقی بماند.

شاید بتوان گفت که مردم غور، امروزه دریک هویت گمشده به سر می برند. هشت صد سال است که از غور هیچگاه صدای شنیده نمی شود و آوازی به اهتزاز نمی آید. اگر هم گاهی سکوتی می شکند و صدای بلند می شود، متاسفانه که پژواک گرسنگی و فقر و خشکسالی است و حدیث محرومیت و مهاجرت و درماندگی.

در اینجا اصحاب کُهِف کوهستان، نه سه صد سال، که هشت صد سال است به خواب عمیقی فرورفته اند و گویا تاریخ را نیز یکجا با خود به خواب برده اند. در این هشت صد و اندی سال نه از تاریخ این مردم و این مرزوبوم سخنی شنیده می شود و نه از فرهنگ و نژاد و زبان شان خبری به میان می آید. در اینجا همه چیز درهاله از ابهام و تیرگی فرورفته است و همه جا را چنان ظلمتی فرا گرفته است که نه خضری در آن چراغی می افروزد و نه اسکندری در آن پای می نهد.

هرچند در زمانی که به دوره مقاومت شهرت یافته است؛ نام و آوازه غور و غوری ها و دفاع جانانه آن ها در برابر سپاه سیاه ظلمت و لشکر تعصب و تحجر، یک بار دیگر ورد زبان ها شده بود؛ اما با خاموش شدن آن آتش و فرونشستن آن گردباد و پایان رسیدن آن شب، دوباره غور از یادها رفت و جبهه ها به جیب ها تبدیل شد. آن های که در این گیر و دار و از میان این گردباد سربر آوردند و به نان و نام رسیدند، گاهی از این مردم و این مرز و بوم یادی نکردند و آن همه پول و مساعدت و کمک دنیا را هم در هیاهو و غوغای امنیت جنوب و بازسازی ای سرک حلقوی گم و گور کردند.

به هر روی، از این واقعیت هم نمی توان چشم پوشید که مدتی است در غور جوانه های امید کم کم رویدن گرفته است و کسان بسیاری را به تفکر و تعمق درباره هویت گذشته و حال و آینده خود در این سرزمین واداشته است.

در حال حاضر حدود 130.000 دانش آموز در 390 مکتب مشغول آموزش هستند و تعدادی از جوانان غور هم در دانشگاه های مختلف کشور با انگیزه قوی، به فراگیری علم و دانش مصروف می باشند و این فرایند همه ساله رو به فزونی دارد.

در این اواخر تعدادی از غوری ها به این فکر افتادند که نام پایتخت امپراتوری غوری ها را دوباره احیاء نمایند. آن ها پیشنهادی را مبنی بر تغییر نام مرکز ولایت غور از چغچران به فیروزکوه در پارچه به طول 21 متر به مقامات دولت افغانستان تقدیم کردند و هزاران تن به آن پیشنهاد امضاء نمودند. این پیشنهاد در کمیسیونی که به وزارت اطلاعات و فرهنگ جمهوری اسلامی افغانستان دایر شده بود، مورد تأیید و تصویب قرار گرفت؛ اما مراحل قانونی آن تا هنوز به طور کامل طی نشده است. اقداماتی از این دست، نشان می دهد که غوری ها در مورد تاریخ گذشته و امروز خویش حساسیت پیدا کرده اند و می خواهند بعد از این در مورد تعیین سرنوشت شان، خود اقدام نموده و آینده روشنی برای ولایت خود به ارمغان آورند.

سوال اساسی، اما این است که آیا واقعا این خوشبینی ها و این پیشبینی ها درست از آب در خواهند آمد و غوری ها با گام های استوار دریک کاروان متناسب و متوازن با دیگر ولایات، به طرف آینده خویش حرکت خواهند کرد؟ هنوز برای این پرسش، پاسخی قاطعی نمی توان داد. ولی این را با اطمینان تمام می توان گفت که خواستن توانستن است و غوری ها اگر بخواهند - باتوجه به محرومیت های که دیده اند و بدبختی های که کشیده اند - می توانند برای تغییر شرایط زندگی خود و آوردن رفاه و آسایش در جامعه خود سهم و نقش ارزنده ایفاء نمایند و منتظر هیچ کسی ننشینند و خودشان آینده خویش را بدست خویش رقم بزنند که ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم.

(سوره رعد / 11)

فیروزکوه پایتختِ غوری ها کجاست ؟

فیروزکوه آن پایتخت زیبا وبا شکوه کوهستان (جبال) در حدود سال های 618-619 هـ به وسیله سپاهیان چنگیزخان با خاک یکسان گردید واز آن شهر با عظمت وآن کوشک های رفیع وآن کاخ های مرصع وعالی چیزی باقی نماند. فیروزکوه ویران شد، بل چنان به نابودی کشانیده شد وچنان از صحنهٔ روزگار محو گشت که امروزه حتا تعیین موقعیت و تشخیص جای واقعی واصلی آن به یک راز ویک معما بدل شده است.

در مورد تاریخ غور بعد از سقوط فیروزکوه، هر چند تاکنون تحقیقات و پژوهش های علمی در خوری صورت نگرفته و بعد از آن یورش و تهاجم سهمناک و ویرانی فیروزکوه، همه چیز در غور در هالهٔ از ابهام و تیرگی فرورفته است ؛ اما در مورد تعیین موقعیت اصلی فیروزکوه به ویژه بعد از آن که نام و آوازهٔ منارتاریخی جام - این آسمان خراش شگفتی آفرین و تحسین برانگیز سلطان غیاث الدین - جهانگیر شد ، دانشمندان عرصهٔ باستانشناسی و تاریخدانان خارجی و کشور خود ما حدس و گمان های در قلم آوردند و نظریاتی گوناگونی ابراز داشتند ، که به صورت کلی می شود آن نظریات را به دودسته گرد آوری و نام گذاری نمود :

1- نظریهٔ فیروزکوه - جام

آندره ماریک دانشمند بلژیکی که در سال 1957م از منار جام دیدن نمود، بر اساس یافته های علمی خودش این نظریه را اعلام کرد که فیروزکوه پایتخت امپراتوری غوری ها در همین منار جام موقعیت داشته است، به عبارت دیگر او به این نتیجه رسید که منار جام در داخل شهر تاریخی فیروزکوه قرار دارد و این منار ه یکی از گلدسته های مسجد جامع فیروزکوه می باشد که سیل آن را خراب کرد. این دیدگاه از طرف عدهٔ کثیری از دانشمندان و مستشرقین از جمله آقای علی احمد کهزاد مورخ شهیر کشور خود ما و آقای شارل کیفر و دیگران مورد تایید قرار گرفت.

2- فیروزکوه در نواحی جنوبی غور

دیدگاه دومی که توسط لیشنیک باستانشناس آمریکایی طرح شد، فیروزکوه را نه در منار جام، بلکه در نواحی جنوبی ولایت غور امروزی تعیین موقعیت می کرد. این نظریه هم - حالا به دلایلی - طرف توجه و تایید برخی از تاریخ نویسان کشور خود ما از جمله آقای عزیز احمد پنجشیری قرار گرفت و به نفع آن استدلال و احتجاج صورت گرفت. استاد غوث الدین مستمند در کتاب ارزندهٔ خود تاریخ مختصر غور خلاصهٔ دلایلی را که آقای پنجشیری در جغرافیای تاریخی غور (سال 1360 ، صص 197-202) در رد نظریهٔ فیروزکوه - جام آورده است، این گونه ذکر می کند :

« 1- لیشنیک Leshink باستانشناس آمریکایی که در سال 1965 م از غور دیدن به عمل آورده و در سال 1986 م برای اولین بار نظریهٔ آندره ماریک را که گفته بود جام محل اصلی فیروزکوه بوده است ، رد کرده است

2- راه های منتهی به جام ، هرگاه از نظر توپوگرافی تحقیق گردد ، ثابت خواهد شد که این راه ها ، به جز ارزش محلی ، اهمیتی ندارند .

3- وجود یک شهر با عظمت با کاخ های مجلل و مسجد بزرگ در این محل کوهستانی که گنجایش آن را ندارد ، بعید از تصور می نماید و شاید این منار به یادگار فتوحات سلطان غیاث الدین غوری بنا شده باشد.

4- فاصلهٔ میان فیروزکوه و زمین داور به قول منهج السراج درطبقات ناصری ، چهل فرسنگ بوده که این فاصله.» با جام برابر نمی آید.

(تاریخ مختصر غور ، ص 159)

اما در برابر ، زمانی که نظریه فیروزکوه - جام به صورت دقیق مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد، دیده می شود که این نظریه ظاهراً تا حال از قوت وصحت بیشتری برخوردار می باشد و به ویژه برای کسانی که به جغرافیای غور و وضعیت و موقعیت جبال آن آشنایی کامل دارند، دلایل نظریه فیروزکوه-جام نسبت به دیدگاه رقیب موجه تر و قابل قبول تر به نظر می آید .

همان گونه که نظریات مخالف و رقیب برای دیدگاه فیروزکوه- جام در بالا تذکر یافت ، در اینجا نظریات و دلایل موافق این نظریه هم با توجه به اسناد و مدارک تاریخی، آورده می شود و قضاوت نهایی به عهده خواننده و پژوهش های بعدی گذاشته می شود تا خواننده خود بر مبنای قوت و ضعف دلایل هر دو جانب، در مورد تعیین موقعیت اصلی فیروزکوه تاریخی به نتیجه گیری بپردازد.

1- آندره ماریک دانشمند بلژیکی که در سال 1957م از منارجام دیدن نمود ، بر پایه تحقیقات و پژوهش ها و یافته های علمی ، نظر خود را در رابطه به این که منارجام همان فیروزکوه تاریخی می باشد اعلام داشت و این نظریه بعد ها از سوی بیشتر دانشمندان و مستشرقین مورد تایید قرار گرفت. هر چند نظریه فیروزکوه - جام از سوی لیشینک Leshink باستانشناس آمریکایی پذیرفته نشد و علیه آن احتجاج صورت گرفت و آقای عزیز احمد پنجشیری در جغرافیای تاریخی غور و عده دیگر در داخل کشور ما از نظریه لیشینک حمایت نمودند اما ؛ اگر دقت بیشتری در این باره به خرج داده شود، واقعیت این است که دیدگاه فیروزکوه- جام از قوت وصحت بیشتری برخوردار می باشد و تاکنون ما به کدام جای و محل دیگری بر نخورده ایم - غیر از منارجام - که بشود آن را فیروزکوه تاریخی دانست.

2- یکی از دلایلی که در رد نظریه فیروزکوه - جام ارائه می شود، تنگی دره و ضیق جای در منطقه پای منار می باشد ؛ اما به این نکته بدیهی توجه نمی شود که درست به خاطر همین دره و همین تنگی و سخت گذری و کوهستانی بودن آن بود که ملک الجبال آنجا را به حیث پایتخت خود انتخاب کرد. ملک الجبال این پایتخت را در محل فیروزکوه به این دلیل آباد کرد که از آن بهتر می شد نگهداری و پاسداری کرد. او چی می دانست که روزی غیاث الدین و شهاب الدینی می آیند و از همین دره تنگ به هندوستان وسیع و خراسان پهناور فرمان می رانند ؟ آن های که منارجام را برای فیروزکوه تنگ می دانند، به قول خواجه محمد خان رییس اداری ولایت غور، انتظار دارند که در پایتخت قدیم غور برای میدان هوایی (فرودگاه) هم باید جای می بود. آن ها پایتخت ها و شهرهای امروزی و قرن بیستمی و چندین ملیونی را با آن شهرهای قدیمی که برخی از آن ها بر سر سنگ ها و کوه ها بود و اگر در دشت ها هم می بود ، دور تا دور آن را دیوار می کردند و حصار و خندق می کشیدند ، به اشتباه گرفته اند. وقتی از شهر های قدیمی سخن به میان می آید نباید شهر های مدرن و امروزی چندین ملیون نفری چون توکیو و تهران و نیویارک و لندن را در نظر داشت ؛ بلکه باید آن شهر های باشکوهی را در پیش چشم گرفت که جهانگردانی چون ناصر خسرو آن ها را به گام می پیمودند و طول و پهنای آن را اندازه می گرفتند و توصیف و تعریف می کردند و با خورجینکی در بغل به حمام آن می رفتند و جای نمی یافتند.

3- در باب تنگ بودن ناحیه جام برای پایتخت غور، نکته دیگری را که باید به خاطر داشت این است که در اطراف منار جام ، ساحات نسبتاً همواری وجود دارند که گنجایش عمارت ها و آبادی های را داشته باشد. در غرب منارو ساحة دهن بیدان در دو طرف آبریز بیدان جاهای مناسبی وجود دارند که خرابه های خانه های قدیمی به وضوح ، همچنان در آن مشاهده می شود . همین طور کمی پایین تر از نقطه موسوم به پای زیارت در سمت جنوب دریا، فراخی های مناسبی موجودند که با در نظر داشت ساحة آبریز جام و مناطق شرق منارجام در دو طرف هریرود، می توان گفت که این ساحه وسعت و ظرفیت آن را دارد که که یک شهر قرن ششمی را در خود جای دهد.

4- گفته شده که منارجام ، مناره مسجد فیروزکوه نیست و شاید به یادگار فتوحات سلطان غیاث الدین ساخته شده باشد. استاد غوث الدین مستمند در تاریخ مختصر غور (صص 161-162) در رد این ادعا می نویسد که:

« مناری با این عظمت نمی تواند در یک منطقه گمنام اعمار گردد ، اگر چه به گفته پنجشیری برای یادگار هم بوده باشد . چه سبب بوده که این یادگار را در جاهای دیگر . . . اعمار نمی کردند ؟ ناگفته نماند که در آن زمان به یادگار منار نمی ساختند ، چنین چیزی به نظر نرسیده ؛ بلکه هر جا مناره برمی آوردند ، برای مساجد و مدارس بود . منار مسجد قوت الاسلام دهلی مشهور به قطب منار ، منار مسجد بخارا که همزمان با این منار و به تصریح آقای پنجشیری توسط احفاد غوریان بنا یافته اند ، هر دو آن مناره های مسجد می باشند. نمونه دیگر آن در عصرهای بعد از غوریان، مناره های مصلاهی هرات و مدرسه گوهرشاد بیگم و مناره های پیش طاق مسجد زیارت جاه هرات است که از عهد تیموریان هرات بجای مانده اند. همچنین از کتیبه های منار جام که عبارت است از آیات قرآن مجید و شعایر اسلام به وضوح معلوم می گردد که این مناره گلدسته مسجد است. اگر مناریاد بود فتوحات سلطان غیاث الدین غوری می بود باید در این مورد تاریخ آن فتوحات در جای آن چیزی می نوشتند.» همان گونه که استاد مستمند شرح می دهد واقعاً تعجب آور است اگر مناری با این بلندی و شکوه و ظرافت که هر کسی آن را ببیند ، تحسین می کند و به تعجب و شگفتی می افتد، در یک دره گمنام ساخته شود و حتی مناسبت اعمار آن هم ذکر نگردد.

5- استاد مستمند در تایید نظریه فیروزکوه - جام چندین دلیل موجه و استوار ذکر می کند (تاریخ مختصر غور ، صص 161-163) که برخی از آن ها در این جا آورده می شود : استاد « فکری سلجوقی می نویسد : از مسجد جامع فیروزکوه که در اثر سیل خراب شده، تاکنون یک پایه منار بلند بالا و بسیار عالی باقی است که شرح آن را در قسمت جام و شهرک خواهیم نوشت. همچنان در دایرة المعارف المنجد ، جلد دوم ، . . . در شرح فیروزکوه نوشته است که : امروز فیروزکوه به نام جام یاد می شود. دکتر محمد معین در فرهنگ فارسی . . . به نقل از علامه قزوینی ، فیروزکوه را در حدود آهنگران نشان می دهد. هکذا بسیاری از دانشمندان قبل از کشف منار جام ، فیروزکوه را در قسمت علیای هریرود سراغ داشتند ؛ ولی هنگامی که خبر وجود منار جام در محافل علمی جهان منتشر گردید ، اکثریت مطلق اذعان کردند که جام عبارت است از فیروزکوه پایتخت شکوهمند سلاطین غوری . . . از دلایل فوق که بگذریم ، قوی ترین دلیل و مستند ترین اثر بر تعیین موقعیت فیروزکوه نوشته حافظ ابرو است. حافظ ابرو در فصل هرات رود از جغرافیای خود ، فیروزکوه را صریحاً در هرات رود و در ردیف اوبه ، دری تخت ، چشت ، اسفزار و حصارک قرار داده می گوید: قریه چشت که مزار خواجه مودود چشتی و فرزند او که مشایخ قدیم خراسان است ، در آنجاست . قریه فیروزکوه ، تختگاه سلاطین غور بوده و تاکنون اثر عمارت ایشان در آن موضع باقی است . . . حافظ ابرو ، جای دیگر در ذکر غور و غرچستان و ساغر و تولک می نویسد : و فیروزکوه که ذکر آن در هرات رود گذشت.» استاد مستمند همچنان یاد آور می شود که در تاریخ غورستان مفصل در مورد تعیین موقعیت شهر فیروزکوه سخن رانده است که متأسفانه ، آن نوشته را در غور هنوز در نزد کسی نمی توان یافت.

6- کشف غورستان یهودیان در منطقه کوشکک جام که در این اواخر بحث آن بالا گرفته است ، به حیث دلیل دیگری در تایید نظریه فیروزکوه - جام ، ارائه می شود. استاد مستمند در این باره می نویسد که (صص، 166-167) : « چیزی که در سال های اخیر توجه دانشمندان اروپایی را به خود جلب نموده ، منطقه کوشکک در دره جام می باشد که در آن زمانی ، قبرستان یهودیان قرار داشته است. از اینجا تا سال 1973 م به تعداد 84 لوحه سنگ به دست آمده است که یک بخش آن توسط گیراردو گنولی (G.Gndi) و بخش دیگر توسط اوینگ لودویگ رپ (E.L.Ropp) منتشر شد. قدیم ترین لوحه مکشوفه سال 1973 م مورخ 1012 م و جدید ترین آن مورخ 1220 م یعنی دو سال قبل از ویرانی فیروزکوه به واسطه اوکتای پسر چنگیز خان می باشد.» سپس آقای مستمند روایت جوزجانی را در مورد همراهی کردن یک نفر یهودی امیر بنجی نهاران را در سفر بغداد و آموختن آداب دربار خلیفه ذکرمی کند و همین طور روایت چهارمقاله در مورد یک نفر یهودی به نام اسحاق که از سوی نظامی عروسی عامل کان سرب و رساد تعیین می شود ، یاد آور می کند و نهایتاً می نویسد که : «از کشف این قبرستان نیز اهمیت جام افزون می گردد، زیرا اهل ذمه (هم عهدان از یهود و نصارا که در ممالک اسلامی زندگانی می کنند) غالباً در پایتخت های دول اسلامی و شهرهای بزرگ می باشند تا امنیت آنان بهتر تامین بوده باشد.»

بنابراین نتیجه گیری آقای مستمند ، این گورستان نشان می دهد که جام ، پایتخت غوریا همان فیروزکوه تاریخی بوده و یهودیان در آن با امنیت خاطر زندگی می کرده اند.

7- اگر به تاریخ تمدن بشری توجه شود ، دیده می شود که مدنیت ها غالباً در کنار دریا ها به میان آمده اند . چنانچه مدنیت های بین النهرین و ماورانهر و مدنیت کرانه های سند و گنگا و بسیار نمونه های دیگر، همه این مساله را به خوبی نشان می دهند. در مورد فیروزکوه هم می توان گفت که این نکته صادق می باشد و مدنیت فیروزکوه باید در کنار دریای خروشان هریرود به میان آمده باشد که موجودیت منار جام این ایده را قوت بیشتری می بخشد. اگر فیروزکوه در جای دیگری می بود، باید بقایای آن شهر و نشانه های آن مدنیت از جایی سردر می آوردند. در حالی که مناطق حومه منارجام همه پر است از بقایا و نشانه های آبادی های قدیمی و تاریخی. همچنان به خاطر باید داشت که صدها نشانه و سند و مدرک مهم که در کندن کاری های غیرقانونی متاسفانه از جام به یغما برده شده است و ما از راز های که در دل آن ها ثبت بوده است بی خبر مانده ایم و دست ما به آن نرسیده است. گنجینه های اطلاعاتی بسیاری هنوز هم در منارجام در زیر خاک ها مدفون اند ، که با تحقیقات و پژوهش های علمی امید است که در آینده حقایق بسیاری چهره بر آفتاب افکنند و پرسش های کثیری پاسخ پیدا نمایند.

8- شهر فیروزکوه به احتمال زیاد نام خود را از سلسله جبال فیروزکوه گرفته است - که امروز هم به همان نام تاریخی خود یاد می شود - و ملک الجبال قطب الدین محمد را هم احتمالاً به مناسبت همین سلسله کوه های فیروزکوه و سیاه کوه ملک الجبال لقب داده بودند ، بنا بر این شهر فیروزکوه بایستی در گوشه ازمانه های همین سلسله جبال فیروزکوه واقع شده باشد که نظریه فیروزکوه - جام با این مساله همخوانی تمام و کمال دارد . آقای عزیز احمد پنجشیری که از مخالفان داغ فیروزکوه - جام بودند خود در جغرافیای تاریخی غور (ص 64) اعتراف می کند که: « در مورد وجه تسمیه فیروزکوه گفته می توانیم که این نام از سلسله فیروزکوه گرفته شده است و سلسله مذکور از شمال دولتیار ولایت غور شروع می شود و به طول 400 کیلومتر به شمال غرب هرات در قریه قزل بولاق ختم می شود و دریای جنوب این کوه دریای هریرود جریان دارد که آن را از سلسله سیاه کوه جدا می سازد.»

9- ادعا شده است که فیروزکوه احتمالاً در نواحی جنوبی غور امروزی موقعیت داشته است. واقعیت های موجود نشان می دهند که شهر های بزرگ و مهم معمولاً در جوار همدیگر به میان نمی آیند ؛ چنانچه امروزه شهر های هرات و کابل و قندهار و جلال آباد و مزار شریف در نقاط مختلف کشور به میان آمده اند و رونق یافته اند و ترقی کرده اند . حالا اگر فیروزکوه در نواحی شمالی موسا قلعه کنونی بوده باشد ، در آن صورت بنا به ادعای دیگری آن ها ، شهر های بزرگ سنگه و زمین داور - که پایتخت زمستانی بوده - و فیروزکوه ، همه در یک ناحیه واقع می شوند که واقعیت های موجود و علل به میان آمدن شهر های کلان این را نمی تواند بپذیرد و در نتیجه آن فرضیه خودش ، خود را باطل می کند.

10- در کتب تاریخ آمده است که پایتخت زمستانی غوریان زمین داور و پایتخت تابستانی آن ها فیروزکوه بوده است. حالا اگر زمین داور مطابق ادعای آقای پنجشیری و دیگران (جغرافیای تاریخی غور ، صص 45-50) در ولسوالی موسا قلعه فعلی واقع باشد و شهر فیروزکوه هم بنا به ادعای آن ها در همان گردنواحی ، یعنی مناطق جنوبی ای ولایت غور باشد؛ در آن صورت پایتخت زمستانی و پایتخت تابستانی غور هر دو در یک اقلیم و آب و هوا واقع می شوند، و این آشکارا تناقض آمیز می باشد.

پایتخت تابستانی طبیعتاً باید در منطقه سردسیر و پایتخت زمستانی باید در منطقه گرم سیر ساخته شده باشد ، در غیر آن صورت زمستانی و تابستانی بودن معنا ندارد. حالا اگر قبول کنیم که زمین داور یا شهر داور -

پایتخت زمستانی سلطان غیاث الدین ودیگران - درموسا قلعه کنونی موقعیت داشته ؛ بنا براین باید پایتخت تابستانی را در مناطق سرد سیر غوری یعنی در همین گرد و نواحی هریرورد و شهرک و غیره باید جست و جو کرد.

11- اگر فیروزکوه در حوالی موسا قلعه و باغران یا نواحی جنوبی غور امروزی می بود ، آن مناطق آن قدر سرد سیر نبود که زمستان راه ها مسدود شود و به اثر این راهبندی و برف بسیار سلطان سیف الدین غوری در غزنین از بین برود. چنانچه جوزجانی در این باره می نویسد : « سلطان سیف الدین سوری ، پادشاه بزرگ بود . . . چون خبر حادثه برادر بزرگ او ملک الجبال را بدو رسانیدند ، روی به انتقام بهرام شاه آورد . . . و غزنین بگرفت و . . . به تخت غزنین بنشست و ممالک غور به برادر خود سلطان بهاءالدین که پدر غیاث الدین و معزالدین بود سپرد . . . فصل زمستان درآمد ؛ چشم های غور را اجازت فرمود تا به طرف دیار خود مراجعت کردند . . . چون شدت برف و سرما کثرت پذیرفت و راه های غور از بسیاری برف مسدود گشت و اهل غزنین را قوفی افتاد که از جانب غور وصول چشم و مدد به طرف غزنین ممکن نگردد در خفیه به خدمت بهرام شاهی اهل غزنین نشستند و ارسال کردند که . . . فرصت را مجال نباید داد.»

(طبقات ناصری ، جلد اول ، صص 393-394)

روشن است که نواحی جنوبی غور و اطراف موسا قلعه آن قدر سردسیر و برفگیر نمی باشد که در زمستان وصول چشم و مدد به طرف غزنین ممکن نگردد. اگر برف و راهبندی مطرح باشد یقیناً نه در باغران و موسا قلعه؛ بلکه در لعل و کرمان و شهرک و بندبایان و دولینه و کوتل گوک و چغچران باید باشد که هنوز هم مدت پنج ماه در زمستان تمام راه های آن مسدود می شوند و رفت و آمد وسایل را ناممکن می سازند، بنابراین فیروزکوه و همین طور بیشتر مناطق غور را نه در نواحی گرم جنوبی ، بلکه در نواحی سرد و سرماخیز امروزی آن باید سراغ گرفت.

12- ملک الجبال قطب الدین محمد شهر فیروزکوه را در یک محل کوهستانی و سرد و تنگ و سخت گذر بنا کرد تا به سادگی و سهولت بتواند از آن در برابر حملات غزنویان و کسان دیگر دفاع نماید . منطقه منارجام کنونی از این رهگذر شاید بر بسا جاهای دیگر در غور رجحان داشته باشد؛ زیرا راه های آن همه تنگ و باریک هستند و این منطقه ، سخت کوهستانی و صعب العبور می باشد و موقعیت جغرافیای آن کارمداغان را بسیار آسان و کارمهاجمان آن را سخت دشوار می ساخته است.

از قراین و شواهد برمی آید که انگیزه اصلی و اساسی ملک الجبال برای انتخاب فیروزکوه منحصراً پایتخت، موقعیت استراتژیک و قابلیت و استعداد دفاعی آن منطقه بوده است. ملک الجبال بیاد داشت که سلطان محمود و سلطان مسعود بار ها به غور لشکر کشیدند و احفاد آن ها نیز با غور و غوری ها همان رویه را داشتند؛ بنابراین او پایتخت خود را در یک نقطه محکم و سرد و کوهستانی اعمار کرد تا از آن به راحتی پاسداری نماید.

اگر فیروزکوه در اطراف و نواحی ای موسا قلعه و باغران می بود، در آن صورت اشغال آن برای غزنویان و مهاجمان دیگر مشکل چندانی ایجاد نمی کرد. وقتی از کوهستان های افسانه ای غور سخن به میان می آید همین دره های عمیق و پر خم و پیش هریرود و نواحی اطراف آن مراد می باشد، نه تپه ها و دشت های هموار نواحی نزدیک قندهار، و ملک الجبال را به مناسبت همین کوه های سربه فلک کشیده می توان پادشاه کوهستان خواند نه به مناسبت صحراها و ریگزارهای گرشک و دلارام.

13- هنگام تهاجم ملک فخرالدین بامیانی به فیروزکوه در زمان سلطنت سلطان غیاث الدین محمد، لشکر همپیمان او یعنی ملک علاوالدین قماج بلخ زود تر از لشکر بامیان به حوالی فیروزکوه می رسد و بامداغان فیروزکوه در می افتد ، چنان که جوزجانی می گوید: « و ملک علاوالدین قماج بلخ بالشکر خود . . . از راه غرچستان بالا آمدن گرفت . . . و سلطان غیاث الدین و معزالدین . . . چند هزار سوار جرار و خونخوار نامزد کردند ، تا پیش لشکر قماج بلخ رفتند و مغافسه بر لشکر آوردند و او را بگرفتند و بکشتند و سراو به خدمت ایشان آوردند.»

(طبقات ناصری ، جلد اول ، صص 355-356)

این نکته که لشکر بلخ از راه غرچستان بالآمدن می گیرد و بیشتر از لشکر بامیان به فیروزکوه می رسد ، نشان می دهد که شهر فیروزکوه باید در حوالی همین سلسله فیروزکوه باشد. اگر فیروزکوه در نزدیکی های باغران و موسا قلعه می بود ، باید لشکر بامیان و بلخ در نواحی کاسی و آهنگران و چغچران فعلی باهم یکجا می شدند و بعد چندین منزل باهم به سوی فیروزکوه می رفتند و هر دو لشکر یکجا به نبرد غیاث الدین می پرداختند. 14- در همین نبرد و در همین تهاجم ملک فخرالدین به فیروزکوه ، به نکته دیگری که می توان رسید این است که ملک فخرالدین به طور ناگهانی در محاصره لشکر فیروزکوه قرار می گیرد: « پس فرمان داد تا سر قماج در موضعی کردند و به سواری دادند و به خدمت عم خود ملک فخرالدین مسعود بامیانی به استقبال فرستادند و ملک فخرالدین مسعود نزدیک رسیده بود . چون سر قماج را روان کردند ، در عقب لشکر برنشانند و به طرف عم خود رانند. چون آن سوار سر قماج را به نزدیک فخرالدین برد ، عزیمت مراجعت کرد. چون روان شد، سوار غور در رسیده بود و اطراف فرو گرفته.» (طبقات ناصری ، جلد اول ، ص 356)

غافلگیر شدن ملک فخرالدین می رساند که او باید در داخل دره هریرود به سمت فیروزکوه حرکت می کرده است. نبرد غیاث الدین با علاءالدین قماج بلخ که در نواحی شمالی فیروزکوه واقع شده بود ، شاید در فراخی ها و دشت های نسبتاً وسیعی غار کنونی رخ داده باشد و لشکریان غور بعد از درهم شکستن لشکر بلخ از آنجا به طرف ملک فخرالدین به اصطلاح غوری ها ته تاخته باشند و خود را در دره هریرود رسانیده و از پشت ، راه را براویسته باشند . در نزدیکی های منارجام است که در تنگی های دره هریرود به آسانی می شود کسی را در محاصره قرار داد . اگر چنین جای تنگ و کوهستانی نمی بود ، ملک فخرالدین می توانست که از معرکه فرار کند. گیرافتادن او به روشنی نشان می دهد که ملک فخرالدین در داخل دره هریرود به سوی فیروزکوه پیش می رانده است و زمانی که لشکریان غور از پشت راه را براویسته اند دیگر راهی برای فرار نداشته است.

15- هنگامی که سلطان علاءالدین جهانسوز به جنگ سلطان سنجر سلجوقی رفته بود و آنجا اسیر گشته بود ؛ در غیبت او جمعی از اکابر و امرای غور از جمله متمردان ولایت کاسی ملک ناصرالدین حسین مادینی فرزند شهاب الدین محمد خرنگ و برادرزاده جهانسوز را به تخت فیروزکوه نشانند که جوزجانی در طبقات آن واقعه را این گونه شرح می دهد: « درین مدت که غیبت سلطان علاءالدین بود از تخت غور ، جماعت امرا و اکابر جبال ولایت غور ، اتفاق کرده بودند و ملک ناصرالدین حسین مادینی را که برادرزاده علاءالدین بود ، آورده و به تخت فیروزکوه نشانده و جماعت متمردان ولایت کاسی که از دیگر خلق غور به استکبار و استبداد راجح بودند ، فساد بسیار کرده بودند و خزاین و اموال سلطانی را به غوغا از ملک ناصرالدین در لباس انعام و صدقات و تشریفات در تصرف آورده.

سلطان علاءالدین چون . . . به طرف غور آمد اول به سمت ولایت کاسی برفت و جمله کوشک های ایشا ن را که زیادت از هزار موضع بود ، همه خراب کرد که در حصانت و رفعت چنان بود ند که در فضای وهم و تصور آن نقش نیپذیرد و بعد از انتقام متمردان ولایت کاسی و دیگر جبال به حضرت فیروزکوه آمد و پیش از آمدن او ملک ناصرالدین حسین را هلاک کرده بودند.»

(طبقات ناصری ، جلد اول ، ص 348)

از این نوشته برمی آید که فیروزکوه باید نزدیک کاسی بوده باشد که متمردان آن بتوانند در نبود سلطان در آنجا بی نظمی ایجاد نمایند. اگر فیروزکوه در نواحی جنوبی غور می بود ؛ در آن صورت مردم سنگه و مندیش و داور و تولک و شهرک و پسابند و غیره کجا بودند که به اصطلاح امروزی ها چهار نفر کاسی و الا غوغای به این بزرگی خلق کنند و سلطان به تخت بنشانند و خزاین و اموال پادشاهی را به رنگ های مختلف غارت کنند ؟

16- مسأله دیگری که فرضیه فیروزکوه- جام راتقویت می کند ، نزدیکی آهنگران با فیروزکوه می باشد. « اوکتای به موضعی آمد میان غوروغزنین که آن را پل آهنگران گویند ، نزدیک فیروزکوه، و آنجا لشکرگاه کرد . . . و ابکه نوئین را که منجینیقی خاص چنگیزخان وده هزار مغل منجینیقی درخیل او بود ، نامزد حصار اشپارغرجستان کرد والجی نوئین را نامزد جبال غور وهرات کرد.»

(طبقات ناصری ، جلد دوم ، ص 127)

ازاین روایت جوزجانی می توان نتیجه گرفت که اولاً: فیروزکوه در نزدیکی های آهنگران بوده است و آهنگران راهم آقای عزیزاحمد پنجشیری در کتاب خود (جغرافیای تاریخی غور، صص 66-67) به نقل از نزهة القلوب حمدالله مستوفی (740هـ) در بین خطوط 99 طول البلد و 35 عرض البلد تعیین موقعیت می کند و یاد آور می شود که قول نزهة القلوب به موقعیت امروزی آهنگران یکی می باشد. ثانیاً جوزجانی در اینجا و چندین بار دیگر جبال غور وهرات را باهم و در کنارهم ذکر می کند. بنابراین جبالی که قطب الدین محمد را به مناسبت آن ها ملک الجبال می گفته اند بایستی در نزدیکی های جبال هرات باشد ، نه در باغران نزدیک دشت های قندهار.

17- زمانی که قلمرو فرمانروایی و حکمرانی سلطان غیاث الدین وسیع و پهناور گشت و شهرهای بزرگ و مناطق بسیاری در تسلط غوریان درآمد، سلطان غیاث الدین از شهر فیروزکوه - که اصلاً به مقاصد دفاعی بنا یافته بود و در یک منطقه کوهستانی و دور افتاده واقع شده بود - بیرون شد و از مرکز هرات به فرمانروایی پرداخت. این نکته واضح می سازد که فیروزکوه به هرات نزدیک بوده است. اگر شهر فیروزکوه در نواحی باغران و اطراف موسا قلعه می بود، سلطان غیاث الدین باید از فیروزکوه مثلاً به حوالی قندهار کنونی و گرشک و دلارام و غیره انتقال می کرد و آنجا را مرکز فرمانروایی خود می ساخت و در آنجا برای خویش آرامگاه می ساخت، نه در شهر هرات.

18- در آن هنگام که مناسبات سلطان علاوالدین و سلطان سنجر سلجوقی تیره شد و کار به لشکرکشی و درگیری انجامید ، این نبرد در منطقه موسوم به « سه گوشه ناب » میان فیروزکوه و هرات و در کنار هریرود واقع می شود ، چنان که جوزجانی می نگارد: « و سلطان علاوالدین لشکر غور را جمع کرد و پیش سنجر باز رفت تا حدود قصبه ناب میان فیروزکوه و هرات، در صحن هریوالرود ، صحراپی است لطیف و وسیع که آن را سه گوشه ناب گویند، در آن موضع میان ایشان مصاف شد.»

(طبقات ناصری ، جلد اول ، ص 346)

اگر فیروزکوه در نواحی شمالی باغران و موسا قلعه می بود ، این نبرد نباید میان فیروزکوه و هرات در صحن هریرود رخ می داد ؛ زیرا اگر کسی از نواحی موسا قلعه و باغران به سوی هرات حرکت کند و از آن طرف هم کسی به مقابل آن ها بشتابد ، این دو گروه باید در حوالی تولک و فارسی و ساغر به همدیگر ملاقی شوند نه در صحن هریوالرود. همچنان زمانی که ملک فخرالدین مسعود بامیانی به قصد تصرف فیروزکوه به کمک تاج الدین یلدر هرات و قماج بلخ به فیروزکوه یورش می برد ، زدو خورد میان تاج الدین یلدر که از هرات به سوی فیروزکوه می آمد ، با سلطان غیاث الدین و شهاب الدین بازهم در نواحی هریرود اتفاق می افتد: « و تاج الدین یلدر از هرات چون نزدیک تربود به حضرت فیروزکوه ، بالشکر خود به فیروزکوه آمد از راه هریوالرود و سلطان غیاث الدین و معزالدین از فیروزکوه بیرون آمدند.»

(طبقات ناصری ، جلد اول ، ص 355)

مثال های بالا به روشنی و صراحت نشان می دهند که فیروزکوه ارتباط تنگاتنگی با هریرود داشته است و نزدیک بودن هرات و فیروزکوه از راه هریرود، این پیام را می رساند که فیروزکوه باید درحوالی همین منارجام بوده باشد.

19- درطبقات ناصری ازقلعه یاد می شود که برشمال مشرقی شهرفیروزکوه واقع بوده است و رفتن ستوران به دلیل تنگی کوه ، برآن ممکن نبوده است و بعدها ملک مبارزالدین سبزواری راه آن را ترمیم کرده بوده: « خلق فیروزکوه با ملک مبارزالدین سبزواری خلاف و خروج کردند و مبارزالدین به ضرورت به قلعه بالا رفت و آن قلعه ای بود برشمالی مشرقی شهربر سرکوه بلند و شامخ و بدان موضع درعهد سلاطین غور ، یک قصربرگ بیش نبود و رفتن ستورها بران ممکن نبود ؛ اما درین عهد ملک مبارزالدین سبزواری آن قلعه رامعمورکرده بود و در دورسر آن کوه ، باره برکشیده و راه آن قلعه چنان کرده بود که شتر با بار برآن قلعه بررفتی و مردی هزار را امکان مقام بودی.»

(طبقات ناصری ، جلد دوم ، ص 132)

امروزه هم در شمالی مشرقی منارجام برسرکوه بلند و شامخ ، خرابه های عمارت محکم و بزرگی به چشم می خورد که بالا رفتن به آن سخت صعب می نماید. به احتمال زیاد خرابه های که درحال حاضر درقله شمال شرقی منارجام واقع است ، همان قلعه باشد که ملک مبارزالدین درآن حصاری بوده است.

20- به روایت طبقات ناصری (جلد اول ، ص 354) بعد ازآنکه غیاث الدین محمد سام درفیروزکوه به تخت می نشیند ، برادر او شهاب الدین محمد که دربامیان به دربار عمویش ملک فخرالدین مسعود به سرمی برد ، به فیروزکوه نزد برادرش می آید ووظیفه سرچانداری یا قوماندانی گاردشاهی را به عهده می گیرد و حصار « استیه » به اوسپرده می شود. آقای غوث الدین مستمند در تاریخ مختصرغور (ص ، 137) می گوید که : « استیه که قلعه مستحکم داشته است ، به همان نام اصلی خود درجنوب شرق منارجام واقع و آثار قلعه و آبادی های گذشته ، باشکوه مندی خاصی درآن موجود است.»

اگر حصار « استیه » بنا به استنباط آقای مستمند ، درهمین محلی باشد که امروزه به نام استوه یاد می گردد ، شکی باقی نمی ماند که منارجام همان فیروزکوه پایتخت غور قدیم می باشد ؛ زیرا استوه کنونی درست به منزله قلعه نگهبانی می باشد که احتمالاً گروهی ازسپاهیان ازجمله سرچاندار سلطان، درآنجا بود و باش داشته اند و امنیت پایتخت را ازطرف شرق و جنوب تضمین می کرده اند.

21- موضوع بسیارمهم دیگر، ارتباط تنگاتنگ و نشست و برخاست سلاطین فیروزکوه باشاهان یا شاران غرچستان است . چنان که درتاریخ می بینیم ، حوادثی بسیاری فیروزکوه را باغرچستان و قلاع آن پیوند می دهد که به صراحت و سادگی نزدیکی غرچستان و فیروزکوه را نشان می دهند. اگر فیروزکوه درحوالی باگران و نقاط شمالی آن می بود ، باید بیشتری این نشست و برخاست ها و ارتباط ها و بهم آمیزی ها با حاکمان زرنج و سیستان و غیره می بود ، نه با فرمانروایان غرچستان و گوزگانان و مرو و گزریوان.

22- استنباط دیگری که از مطالعه کتب تاریخ غوریان می توان کرد ، این است که شهر فیروزکوه باغرچستان و قلاع آن به لحاظ جغرافیایی خیلی نزدیک بوده است ، چنان که شاهان فیروزکوه نشین ، بسیاری از زندانی های سیاسی و سلطنت طلبان شنسبی و غیرشنسبی را درهمین قلعه های « اشپار » و « بندر » و . . . محبوس می ساخته اند. امروزه هم مناطق بندر و اشپار و صحن رود بارمرغاب و شویج و سایر ساحاتی که طایفه غرچه درآن زندگی می کنند ، با منارجام به لحاظ جغرافیای نزدیک دارند.

23- دلیل روشن دیگری که با وضاحت بیشتری نظریه فیروزکوه - جام را تقویت می کند روایت جوزجانی درباب نحوه کشته شدن سلطان غیاث الدین محمود بن غیاث الدین محمد در فیروزکوه به دست طرفداران علی شاه تکش خوارزم شاه می باشد : « جمعی ازایشان شب ها بر کوه آزاد که برابر قصر خوابگاه سلطان بود برآمده بودند و مخفی نشسته و قصر خوابگاه را و راه آن موضع تمام در نظر آورده ، تا شب سه شنبه هفتم صفر سنه سبع و ستمائه از آن جماعت چهارتن بر بام قصر سلطان برآمدند و سلطان راشهید کردند و هم از راهی که برآمده بودند ، باز رفتند و از آب فیروزکوه که پیش قصر سلطان می رود، عبور کردند و هم برآن بلندی برآمدند و فریاد کردند

که ای خصمان ملک ! ماسلطان را کشتیم ، برخیزید و ملک طلب کنید. چون روز شد شهردرهم شد و سلطان رادفن کردند هم درقصر، وبعد از آن به هرات نقل کردند ودرگازرگاه دفن کردند.»

(طبقات ناصری ، جلد اول ، صص 366-367)

اگرچه این روایت دقت شود ، برای کسانی که آزاد کوه و منارجام را دیده اند شکی نمی ماند که منارجام در داخل فیروزکوه واقع است. مطابق نظریه آندره ماریک اگر خرابه های که امروزه نام قصر دختر پادشاه معروف است ، همان قصرسلطانی و خوابگاه سلطان غیاث الدین محمود باشد ، آزاد کوه دقیقاً در برابر آن قرار دارد و بر آن قصر کاملاً اشراف دارد.

ثانیاً آزاد کوه که در طبقات از آن نام برده شده و قصرسلطان را در زیر دید آن ذکر کرده ، امروزه هم به همان نام تاریخی خود یاد می شود و در منارجام موقعیت دارد. آیا سند و مدرکی از این معتبرتری توان ارائه کرد ؟
ثالثاً چنان که از این روایت بر می آید ، شهر فیروزکوه باید در داخل دره تنگی باشد که از بالای کوه آزاد، قصرسلطان را بتوان دید که با وضعیت امروزی آزادکوه و منارجام و قصرسلطان کاملاً مطابقت و همخوانی دارد. رابعاً جوزجانی می گوید که قاتلان « از آب فیروزکوه که پیش قصر می رود ، عبه کردند و هم بران بلندی برآمدند.» آیا آب فیروزکوه غیر از همین رود خروشان هریرود است که گذشتن از آن را جوزجانی مهم دانسته و در تاریخ خویش ذکر کرده است ؟ در هیچ کجای غور چنین آبی و چنین آزادکوهی وجود ندارد که بتوان آن را آب فیروزکوه دانست. آب فیروزکوه احتمالاً همان آبی است که بعد از وارد شدن به قلمرو هرات ، به نام هریرود یاد می شد و یاد می شود و این آب فیروزکوه ، قطعاً باید به سلسله جبال فیروزکوه ارتباط داشته باشد.

نکته آخر اینکه جسد غیاث الدین محمود سرانجام به هرات منتقل می شود و در گازرگاه مدفون می گردد که باز هم از یک طرف نزدیک بودن فیروزکوه و هرات را می رساند و از سوی دیگر این واقعیت را باز می گوید که سلاطین غور خودشان می دانستند که اگر در فیروزکوه دفن شوند ، آرامگاه آن ها از انظار عمومی دور خواهد ماند و در دل دره عمیق فیروزکوه و کوهستان های سخت گذر غور به فراموشی سپرده خواهند شد. به همین دلیل بود (به علاوه علل و دلایل دیگر) که سلطان غیاث الدین محمد غوری ، حتا در زمان حیات خود آرامگاه خویش را در شهر هرات تهیه دید ، نه در شهر کوهستانی و دور افتاده فیروزکوه.

24- یکی از دلایلی که مخالفان نظریه فیروزکوه - جام بسیار آن را بزرگ کرده اند و شاخ برگ داده اند و به آن استناد کرده اند ، روایتی از جوزجانی است که می گوید «میان زمین داور که پایتخت زمستانی غیاث الدین بود ه و فیروزکوه که پایتخت تابستانی بوده ، سلطان شکارگاه بزرگی ساخته بود و میان آن دوشهر چهل فرسنگ بود.»

در این روایت چند نکته قابل توجه وجود دارد که باید به آن ها خوب دقت صورت گیرد اولاً : آن ها بدیهی گرفته اند که زمین داور در ولسوالی موسی قلعه بوده است و باغران هم همان باغ ارم می باشد ؛ در حالی که این ادعا به ثبوت و مدرک نیازمند می باشد. به چه دلیل و سندی حکم قاطع صورت گرفته که موسی قلعه همان زمین داور تاریخی می باشد یا زمین داور آنجا واقع است ؟ اگر روستای به نام « داور » در آنجا موجود باشد و ما در استناد به آن حکم صادر کنیم ؛ پس باید قریه استوه را نیز به حیث همان استیه تاریخی قبول کنیم و آزادکوه فعلی را هم - که به حق همان طور است - همان آزادکوهی تاریخی بدانیم که در آن صورت فیروزکوه درست در جام جای خواهد گرفت.

ثانیاً چه کسی به صورت قطع می تواند بگوید که آن ها چه اندازه مسافت را فرسنگ می گفته اند ؟ آن گونه که شواهد و اسناد تاریخی نشان می دهد فرسنگ و سیر و من و غیره در آن زمان در جاهای مختلف فرسنگ ها از هم تفاوت داشته اند . آن وقت ها مثل امروز، مثلاً سیستم متریک و غیره نبود ه که تمام فرسنگ ها را در جاهای مختلف ، مساوی دانست چه کسی ثابت می کند که چهل فرسنگ تاکجا می تواند برسد ؟
ثالثاً معلوم نیست که آن ها به چه علتی از تمام طبقات ناصری فقط همین یک روایت را دیده اند و به آن محکم چسبیده اند ؟ در صورتی که چندین روایت دیگر از قبیل نزدیکی آهنگران و فیروزکوه ، فیروزکوه در کنار هرات

رود ، نزدیکی غرچستان و فیروزکوه ، تنگ بودن دره فیروزکوه ، اشراف آزادکوه بر شهر فیروزکوه و کاخ سلطان و هزاران روایت دیگر که در طبقات وجود دارد و از هر کدام آن ها می شود استنباط کرد که جام فیروزکوه است . آن ها هیچ کدام را ندیده اند و صرف به همین یک روایت مبهم استناد کرده اند و آن را محکم گرفته اند . این نکته یاد آور آن است که مصحیح یا ویراستار محترم طبقات ناصری ، مرحوم حبیبی در آن کتاب هر جا که « غر » غرچستان یا « بر » برکوشک و امثال آن را دیده اند با خوشحالی تعصب آمیزی فریاد زده اند که « غر » و « بر » واژه پشتو هستند و می شود نتیجه گرفت که زبان سابق غوری ها پشتو بوده است. در حالی که غر و بر اگر واژه های پشتو باشند واژه های فارسی هم هستند و این « غر و بر » و امثال آن ها از مادر مشترک هم به پشتو و هم به فارسی انتقال یافته اند. از طرف دیگر کتابی به این بزرگی که همه به زبان فارسی نوشته شده است و چندین شاعر و شاه - شاعر و نویسنده و کتاب و دفتر دیوان دیگر که اصلاً به آن ها توجه نمی شود و به اصطلاح از تمام طاووس تنها پای آن دیده می شود. واقعاً سخت درست گفته اند که پیش فرض ها و پیش فهم ها و انتظارات ، بسیار مهم و سرنوشت ساز هستند و اگر آن ها سنجیده و تنقیح شده نباشند ، انسان را به کجاها که نمی کشانند و به چه نتایجی که نمی رسانند !!

با همه آنچه گفته شد ، واقعاً این نکته سخت قابل تامل می باشد که اگر منار جام در داخل فیروزکوه بوده است ، به چه دلیل و علتی ، چنگیزیان که تمام شهر را ویران کردند؛ این منار را به حال خود باقی گذاشتند؟ و اگر منار جام در شهر فیروزکوه واقع نبوده است ، چرا چنین آسمان خراش شگفتی آفرینی را در یک دره گمنام و به چه مناسبتی اعمار کرده بودند ؟

به هر حال توقع می رود که با حفاری ها و کندن کاری ها و تحقیقات و مطالعات علمی یی که در آینده در منطقه پای منار صورت گیرد؛ حقایق بسیاری آشکار شوند و سوال های بسیاری پاسخ پیدا کنند و ابهامات بسیاری را مرفوع سازند.

اشاره :

زمانی که این نبشته به پایان رسیده بود ، دوست مان آقای انجنیر کمالی لطف کردند و رساله را به من دادند که در مورد فیروزکوه و منار جام واقیعت های بسیاری را روشن نموده است. این رساله که یک جزوه آموزشی برای بچه های افغانستان می باشد ، به نام « منار جام و غوریان » توسط دیوید توماس هماهنگ کننده پروژه باستانشناسی منار جام به چاپ رسیده است . پروژه باستانشناسی منار جام ، کار خود را از سال 2003 م با همکاری انستیتوت ملی باستانشناسی افغانستان و تایید یونسکو و همکاری چند موسسه معتبر بین المللی شروع کرده است. جزوه « منار جام و غوریان » در واقیعت می تواند دلیل محکم و برهان قاطع در تایید نظریه فیروزکوه- جام به حساب آید که بخش های از آن در اینجا به توجه خوانندگان رسانیده می شود :

« سلسله غوریان بیشتر شهرت خود را (در جهان) مدیون منار جام هستند . سلاطین غوری این منار با عظمت را در پایتخت تابستانی خود در فیروزکوه بنا کردند . (ص 3) . . . فیروزکوه . . . پایتخت تابستانی امپراتوری غوریان است . در مرکز شهر منار بسیار بلندی قرار دارد . (ص 9) . . . مناری که در مرکز فیروزکوه قرار دارد دومین منار بزرگ خشتی دنیا است . این منار دارای دو ردیف راه زینه می باشد . یکی برای بالا رفتن مؤذن به خاطر آذان گفتن و دیگری برای پایین آمدن. (ص 11) «

دیوید توماس می گوید که در کنار این منار مسجدی هم وجود داشته که آن را سیل خراب کرده است . وی در ادامه می نویسد :

« فیروزکوه . . . با حمله مغول ها بکلی ویران گردید . این شهر پرجنب و جوش و پایتخت پر جمعیت که بازدید کنندگان بسیاری را در خود جای می داد ، تبدیل به یک روستای دور افتاده و کوهستانی گردید . این شهر امروزه جام نامیده می شود که در ولایت غور موقعیت دارد. (ص 17) «

دیوید توماس عقیده دارد که هریرود از داخل فیروزکوه می گذشته است . چنانچه در صفحه 5 رساله خود می نگارد :

« فیروزکوه در میان کوه های سر به فلک کشیده بسیاری قرار دارد و دریای که از آن می گذرد به نام هریرود مسمی است.»

او همچنان در صفحه 13 با استفاده از همان لحن آموزشی که برای کودکان قابل فهم باشد ، می نویسد :

« برای رفتن به قصر (سلطانی) باید از راهی که در کناره هریرود قرار دارد استفاده کنید و بایستی از پل که نزدیک منار قرار دارد ، خود را به دامنه تپه برسانید و بقیه مسیر را تا رسیدن به دروازه قصر از راهی پر شیب و خسته کننده طی کنید.»

دو روز در پای منار

موتر در تنگی ها و سراسیمگی های دره پیش می رفت و بیچ و خم هارا یکی پی دیگری پشت سر می گذاشت . ماهر قدر پیشتر و بیشتر می رفتیم ، تنگی دره بیشتر می شد و کوه ها بلندتر به نظر می رسید. وقتی آخرین پیچ جاده را حلقه کردیم ، از شیشه پیشروی چشمان مان به هریرود افتاد که در تهی دره دامنه آزاد کوه را دور می زد . من تلاش می کردم تا از شیشه جاهای بیشتری را بینم و یکی از همسفران ما که به جغرافیای منطقه آشنایی داشت می گفت : «این جارا سنگ نبشته میگویند.» حالا از موتر پیاده شده بودیم و به طرف چپ (مخالف جریان هریرود) راه می رفتیم . من قلبم تند تر می زد و سراپای وجودم از شوق دیدار لبریز شده بود . چند قدمی بیشتر نرفته بودیم که يك شهکاری که واقعاً خیلی عجیب بود و حیرت آور بود و شگفتی آفرین بود و تحسین برانگیز بود و بسیار باشکوه در پیش چشم مان نمایان شد. این شهکار شکوهمند و این آسمانخراش زیبا منار نازنین جام بود که در دل دره باغرور و افتخار قدبرافراشته بود و هشت صد سال بود که مردانه پابر جای ایستاده بود.

در منارجام همه چیز حیرت آور بود . آن برج آجری سر به فلک کشیده با کمر بند فیروزه ای و نقش و نگار منحصر به فرد ، هریرود زیبا و خروشان ، دره های تنگ ، کوشک های بلند بر سر سنگ ، خانه های زنجیره ای تاسرکوه و بسا چیزهای دیگر که همه باعث شگفتی اند و مرغ ذهن را تا صفحات زرین تاریخ به پرواز در می آورند. دریای منار آدم حس می کند که در « حضرت فیروزکوه » و در دوران شکوفایی تمدن غور به سر می برد . آنجا سلطان اعظم غیاث الدین محمد را به یاد می آوری که با آن ریش انبوه سیاه و سپید ، سوار بر اسب ، با خیلی از سپهسالاران و پهلوانان و بزرگان غور ، تازه از نبرد پیروزمندی برگشته است . سلطان علاوالدین حسین را تصور می کنی که پس از فتح غزنین به فیروز کوه برگشته است و در محفل بزرگی که ترتیب داده است با می و مطرب و چنگ و چغانه این قطعه را می خواند :

آتم که هست فخر ز عدلم زمانه را
آتم که هست جور ز یذلم خزانه را
انگشت دست خویش به دندان کند عدو
چون بر زه کمان نهم انگشتوانه را

الخ . . .»

آن « دوهمای زرین » را - که سلطان شهاب الدین بعد از فتح اجمیر به فیروزکوه فرستاده بود - در ذهن مجسم می کنی که « بالای برکوشک نهاده اند » و چون آفتاب می درخشند و آن « حلقه ء زرین و زنجیر زرین » را به یاد می آوری که بر مسجد جامع فیروزکوه آویخته بودند . صدای آن « چهارتن » را می شنوی که شبانه سلطان غیاث الدین محمود بن سلطان غیاث الدین محمد را شهید می کنند « واز آب فیروزکوه که پیش قصر می رود عبیره می کنند » و بر آزاد کوه بر می آیند و فریاد می کنند : « خصمان ملک ! ما سلطان را کشتیم ! »

خلق کثیری را به یاد می آوری که از تمام غور و غرچستان و سنگه و مندیش و کاسی و آهنگران و . . . گرد آمده اند و عزم تسخیر هندوستان دارند و آن سوتر زراد خانه بزرگی را خیال می کنی که اسلحه ساخت غور تولید می کنند و کوره های سلاح سازی ای که چون لعل می درخشند.

خلاصه هر خشت منارجام و هرسنگ منار جام یاد آور خاطره های بسیاری از تاریخ پر افتخار غوراست و انسان را و امید دارد که به اهستگی قدم بردارد تا مبادا بر سر گور سلطانی ویا جمجمه سپهسالاری و پاکاسه سر دانشمندی پای بگذارد.

مادور روز دریای منار راه رفتیم و عکس گرفتیم واز گذشته های غور قصه گفتیم و سرانجام ساعت 11 قبل از ظهر روز دوشنبه از راه دره جام به طرف کوتل غوک حرکت کردیم . موترما گولایی اول را دور زد ، ما با منارجام بدرود گفتیم و حضرت فیروزکوه را ترک کردیم ، منارجام اما ، همچنان استوار ایستاده بود.

توضیحات

کاسی:

کاسی نام منطقه در (10) کیلومتری شمال شهرچغچران مرکز فعلی ولایت غور. این کاسی در طبقات ناصری ، تصحیح مرحوم عبدالحی حبیبی به شکل کشی ثبت شده است که جای تأمل دارد. اصلاً موضوع از این قرار است که در گذشته ها ، در رسم الخط فارسی هم مانند عربی از الف مقصوره استفاده می کرده اند . مثلاً : هارون را به صورت هرون و حساب را به شکل حسب می نوشتند و این قاعده کاربرد بسیاری هم داشت ؛ لذا کاسی را با استفاده از همین شیوه به صورت کسی ثبت می نوشته اند . می ماند مسأله « س » و « ش » که این هم باز به شیوه نگارش قدام برمی گردد. همان گونه که می دانید در گذشته بسیاری از حروف را جز موارد خیلی ضروری ، بدون نقطه می نوشتند. بنابراین زمانی که ویراستار طبقات ناصری به کسی یا به تعبیر جوجزجانی به « ولایت کسی » برخورد به علت آن که از موجودیت منطقه کاسی که امروزه هم به همان نام تاریخی خود یاد می شود ، اطلاع نداشته « س » آن را « ش » پنداشته و حدس زده که این همان « شینی » می باشد که مطابق رسم زمانه به صورت بی نقطه نوشته شده است . در حالی که « کسی » قطعاً همان کاسی امروزی می باشد که فقط به الف مقصوره نوشته شده است.

مسأله نابلدی از جغرافیای منطقه و کم اطلاعی از نام جاها و روستاها ، باعث شده است که در برخی موارد دانشمندان و تاریخ نگاران که دریاب غور قلم زده اند، دچار اشتباهاتی بشوند. نمونه بسیار برجسته اش در جغرافیای تاریخی غور تألیف عزیز احمد پنجشیری مورخ شهیر کشور ما می باشد. ایشان در حالی که بخش اعظمی کتاب شان را منارجام و مسایلی مربوط به آن تشکیل می دهد ؛ در صفحه (234) به نقل از عتیق الله پژواک تاریخ نویس مشهور از « منارچغچران » یادآوری می کند و می گوید : « یکی دیگر از آثار ارزشمند تاریخی، منارچغچران می باشد . این منار در قریه بیدان چغچران موقعیت دارد و دریای هریرود به جنوب آن واز کنار آن می گذرد . منار مذکور به الوان مختلفه تزیین گردیده و آیات چند از قرآن کریم و احادیث شریف بران تحریر شده است. از پایین تا آخرین قسمت منار راه داشته و اهالی قریه جهت تفریح و تماشای مناظر طبیعی فراز آن بالا می روند.» همه ما می دانیم که درچغچران چنین مناری وجود ندارد و بیدان هم نه درچغچران ؛ بلکه در ولسوالی شهرک موقعیت دارد. اصلاً موضوع از این قرار است که منارجام به یک عبارت در دهن بیدان واقع است و آقای پنجشیری در اینجا در حالی که همان منار مشهور جام را معرفی می کند، اشتباهاً آن را منارچغچران ذکر می کند و فکرمی کند که این غیر از منارجام می باشد. این اشتباه به این دلیل رخ داده که شاید به اساس مسموعات ، ایشان شنیده باشند که مناری در بیدان واقع است و چون از جغرافیای منطقه آگاهی کامل نداشته اند ، فکر کرده اند که دهن بیدان و جام دو منطقه مختلف و دور از هم می باشند ، در حالی که شمال منارجام بیدان می باشد و جنوب آن جام . وقتی که به اشتباهاتی چنین کلان و بزرگی مواجه می شویم ، باید خوب متوجه باشیم که چه در مورد تعیین موقعیت فیروزکوه و چه در حقایق دیگر تاریخی ، از تاریخ نگاران شهیر هم بعید نیست که اشتباهات و سوء تفاهماتی داشته باشند .

غرجستان:

غرجستان نام ولایت مشهوری در شمال ولایت غور بوده که در طبقات ناصری و دیگر منابع تاریخی از آن تذکره عمل آمده است. این واژه در طبقات و همین طور در دیگر اسناد و منابع به صورت های غرچستان ، غرجستان و غرچستان ثبت شده است . ویراستار طبقات ناصری مرحوم حبیبی می گوید که در یک نسخه آن را به صورت « غرستان » یعنی کوهستان هم دیده است و این صورت را صورت درست پنداشته و به همین شکل آن را تصحیح نموده اند . وقتی که به تعلیقات ایشان در طبقات مراجعه کنیم به صراحت معلوم است که ایشان دنبال آن می گردد که واژه های زبان پشتو را در طبقات و دیگر آثار کشف نمایند و از آن نتیجه دلخواه خود را دریافت کنند ؛ لذا از میان صورت های گوناگون این کلمه ، همین غرستان را انتخاب کرده اند که گویا غر واژه پشتو می باشد . در حالی که اگر این طور هم باشد باز پسوند ستان فارسی می باشد و نشان می دهد که این ترکیب را باید فارسی زبانی بر مبنای قواعد و دستور این زبان ساخته باشد

از طرف دیگر وجود برخی کلمات دخیل در زبان یک قوم یا نژاد ثابت نمی سازد که این قوم در گذشته به آن زبان تکلم می کرده اند . اگر چنین باشد ، از این که قسمت زیادی از زبان فارسی و پشتو را کلمات عربی تشکیل می دهد ، بر مبنای این معیاری توان نتیجه گرفت که ما در گذشته عربی زبان بوده ایم و این آشکارا نادرست است.

واقعیت این است که زبان فارسی و پشتو یک مادر مشترک دارند و کلمات بسیاری از آن زبان به این زبان ها منتقل شده است و از آن جمله یکی واژه گر ، می باشد که به شکل گر یا غر هم در زبان فارسی و هم در زبان پشتو دیده می شود و ویژه یکی از این زبان ها هم نیست.

در مورد غرچستان اصلاً به گمان من باید از این زاویه نگاه کرد که نام جای ها در سراسر منطقه ما، تا حدود زیادی به نام اقوام پیوند دارد. به طور نمونه تاجیکستان یعنی محل بود و باش قوم تاجیک، یا همین طور ، ازبکستان ، ترکمنستان ، قرغیزستان ، ترکستان ، کردستان ، عربستان ، پشتونستان ، بلوچستان و مثال های بسیار دیگر که همه به همین شیوه و بر پایه همین مناسبت ساخته شده اند . بنابراین شاید به سادگی بتوان نتیجه گرفت که غرچستان هم یعنی جای بود و باش طایفه غرچه . و باین بیان ، صورت غرچستان این کلمه نسبت به اشکال دیگر قطعاً راجح تر به نظر می آید . طایفه غرچه در غور و غرچستان طایفه بزرگی هستند که امروزه عمدتاً در ولایات غور ، بادغیس و فاریاب پراکنده اند و تا هنوز به همان نام تاریخی خویش یاد می شوند. در حال حاضر در ولایت غور از شهردار گرفته تا مدیر فواید عامه ، رییس انکشاف دهات ، آمر میدان هوایی ، معاون سابق ریاست امنیت ملی ، قوماندان کندک پولیس کمکی و معاون ریاست ارشاد ، تنها در سطح مسولین بلند پایه محلی از همین طایفه اند و طبیعتاً محل زندگی این مردم را در گذشته به نام غرچستان یعنی سرزمین غرچه ها یاد می کرده اند. اما این که چه گونه این کلمه در بعضی اسناد و منابع به صورت غرچستان یا غرچستان ثبت شده است ؟ گمان غالب این است که با ورود اعراب در این منطقه واژه غرچستان به دلیل این که در زبان عربی حرف « چ » وجود نداشته توسط تاریخ نگاران و جغرافیه نگاران عرب و یا آن های که از خود منطقه به عربی می نوشته اند به شکل غرچستان و غرچستان ثبت شده است و کم کم این صورت به شکل عام در آمده است . کما این که امروزه هم عرب ها پاکستان را باکستان و گرام را جرام یا غرام و سنگاپور را سنغافور و چین را صین و پامیر را بامیر می گویند و می نویسند و آن را به اصطلاح معرب می سازند. بنابراین می توان گفت که با توجه به همین تنگنا و عدم ظرفیت زبان عربی در تلفظ حرف « چ » کلمه غرچستان به صورت غرچستان و یا غرچستان در آمده است . لذا از این زاویه این بحث ربطی به کوهستان یا به تعبیر مرحوم حبیبی به غرستان ندارد. اگر کوهستان را غرستان می گفتند باید غور را غرستان می گفتند نه غرچستان را و ملک الجبال ، ملک کوه های غور یعنی سیاکوه و فیروزکوه بود و این طور نبود که کوهستان جای دیگری باشد و کسی را در دشت های هموار ملک الجبال نام گذارند و... که ده به کجا و درختا به کجا !

اشپارنام منطقه وقلعه ای مشهوری بوده که درطبقات ومنابع دیگر ازآن به فراوانی سخن رفته است. این قلعه همان قلعه ای است که درزمان سلطنت غوری ها ، مدتی ازآن به حیث زندان سیاسی استفاده می شده است. هنگام تصحیح این کلمه هم مانند کاسی ، غرچستان و سیش ، همان مشکل رسم الخط به میان آمده واین واژه به صورت « اشپار» ثبت شده است. بعضی ها هم اشپار را صورت جمع کلمه «شار» دانسته اند. این اشپار به ظن غالب درست نیست وشکل اصلی آن همان ن اشپاراست که امروزه هم نام مشهوری دراین منطقه می باشد . علت این غلط فهمی شاید یکی بازهم به حرف « پ» ونبود آن درزبان عربی برگردد که تاریخ نویسان وجغرافیه نگاران عرب وغیرعرب که به عربی می نوشتند اشپار را احتمالاً به علت محدودیت آن زبان به صورت اشپار ثبت کرده باشند ، یا این که همان طوری که گفتیم در رسم الخط آن زمان چون نقطه نمی نوشتند ، شایدویراستاران ، اشپار را که بی نقطه بودهاشپار حدس زده اند وچون ازموجودیت منطقه ای به نام اشپار – درست درهمان محل تاریخی- اطلاع نداشته اند صورت اشپار را درست پنداشته اند. این حدس که اشپار همان اشپار کنونی می باشد که اشتباهاً به آن شکل اشپارثبت شده است با واقعیت تاحدودی زیادی همخوان به نظر می آید .

سیش:

سیش : این کلمه که نام معروف ومنداولی بوده وچندین تن ازپهلوانان غوری هم به همین نام یادمی شده اند ، درطبقات وسایر منابع به صورت های گوناگون ازقبیل : شیش ، سیس ، شیث ، سیش وشیس ثبت شده است . مشکل بازهم دراین نکته نهفته است که حروف را بی نقطه می نوشتند واین مسأله برای ثبت شکل درست ودقیق کلمه محل اختلاف شده است. چیزی که باواقعیت می توان گفت این است که واقعاً صورت یقینی این کلمه را نمی توان حدس زد وازمیان صورت های مختلف یکی را به صفت صورت درست انتخاب کرد. اما دراسناد تاریخی ای که درسال های اخیر ازمنطقه « شهرخرو» ی غلمین به دست آمده ودرحال حاضر درنزد یکی ازمسولین ریاست اطلاعات وفرهنگ می باشد ، این کلمه دریکجا باوضاحت تمام به صورتسیش آمده است وما درقصه شهرفیروزکوه همین صورت را برگزیدیم . هرچند دراین نوشته ها واسناد تاریخی هم بازما به صورت های گوناگون وبدون نقطه این کلمه مواجه هستیم وهیچ گونه قاطعیتی دراین مورد فعلاً وجود ندارد.



خلص سوانح نویسنده

غلام نبی ساقی فرزند شاد روان نصرالله سرحدی در سال 1359 در ولسوالی دولتیار ولایت غور، دیده به دنیا گشود. خواندن و نوشتن را در مسجد قریه فراگرفت و مدتی هم در همان جا به تحصیل علوم دینی پرداخت. او در سال 1371 دروس رسمی خویش را در دبیرستان سلطان علاوالدین غوری، در شهر چغچران آغاز کرد و بعد از فراغت از این دبیرستان وارد دانشگاه کابل گردید. ساقی در سال 1383 از دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کابل به درجه لیسانس فارغ التحصیل گردید. وی در حال حاضر در دارالمعلمین عالی غور بحیث استاد مشغول خدمت می باشد.

1 - طبقات ناصری، جلد اول، ص 336

2 - طبقات ناصری، جلد اول، ص 337

1- طبقات ناصری، جلد اول، ص 341

- احوال و آثار حکیم سنایی، استاد خلیلی، چاپ کابل، سال 1356، ص 78

1- استاد خلیلی، مجموعه اشعار، چاپ کابل، سال 1340، ص 436-446. اینجا، نقل از تاریخ مختصر غور، تالیف

غوث الدین مستمند غوری

2 - طبقات ناصری، جلد اول، ص 344

1- طبقات ناصری، جلد اول، ص 346

1- طبقات ناصری، جلد اول، ص 355.

1- طبقات ناصری، جلد اول، ص 355

2- همان

1- طبقات ناصری، جلد اول، ص 356

2 - همان، ص 361

1 - طبقات ناصری، جلد اول، ص 375

2- طبقات ناصری، جلد اول، ص 375

1 - طبقات ناصری، جلد اول، ص 375

1- طبقات ناصری، جلد اول، ص 471

2- همان، ص 373

1- طبقات ناصری، جلد اول، ص 377

1 - طبقات ناصری، جلد دوم، ص 132

1- طبقات ناصری، جلد دوم، ص 131

1- طبقات ناصری، جلد دوم، ص 132-133

[22]- این نوشته در زمستان سال 1385 در سفری که به منار جام داشتیم، به نگارش آمده و در شماره پنجم،

سال 1385، ماهنامه فیروزکوه به نشر رسیده بود.